

باغان: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «کوار» است.
 بورکی سفلی: ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و مشرق «کوار» است.
 بورکی علیا: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «کوار» است.
 دشتک: به مسافت کمی شمال «کوار» است.
 دشته: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کوار» است.
 دولت آباد: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «کوار» است.
 زیگرد: نیم فرسخ مشرقی «کوار» است.
 سفلا: ۲ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «کوار» است.
 شاه بهرامی: نیم فرسخ بیشتر مغرب «کوار» است.
 صفاد: ۱ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «کوار» است.
 علیا: متصل به «سفلا» است.
 فتح آباد: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «کوار» است.
 فرمشکان: ناحیه ای است جنوبی کوار، مشتمل بر چندین قریه مانند: «دشته» و «دولت آباد» و «سفلا» و «علیا» و «کدو» و «هرمائی» و «هکوان» و آب ناحیه فرمشکان از چشمه سار است و میانه ناحیه فرمشکان و نواحی دیگر کوار را رودخانه سیاخ جدا کرده است.
 فرود: فرسخی کمتر میانه شمال و مشرق «کوار» است.
 قصر احمر^۱: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «کوار» است.
 قصیره^۲: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «کوار» است.
 قلعه میرزا: نیم فرسخ کمتر شمالی «کوار» است.
 کدو: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «کوار» است.
 کوار: همان قصبه «کوار» است.
 مظفری: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «کوار» است.
 نوروزان: به مسافت کمی مشرق «کوار» است.
 هکوان: ۲ فرسخ ونیم، میانه جنوب و مشرق «کوار» است.
 هرمائی: ۲ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «کوار» است.
 کورستان: نام ناحیه ای است از گرسیرات فارس که در زمان قدیم آخر نواحی شبانکاره بود و چندین سال است ضمیمه نواحی لارستان گشته است و شرح آن در ذیل عنوان لارستان بیاید.

[۵۸] - بلوک کوه گیلویه

این اسم را بر این بلوک برای آن گذاشته اند که اگر کوهستان آنرا نسبت به صحرای آن

۱. در کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۲: (زیگرد).

۲. (قصر احمد). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.

۳. (قصیرا). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.

دهند از نیمه دهیک بلکه چاریک دهیک، باز کمتر باشد و «گیلو» به کسرکاف تازی و سکون یاء دو نقطه و ضم لام و سکون واو، نام میوه‌ای است در کوهستان که در فارسی آنرا «کیالک» و در اصفهان کویج^۱ و در طهران زال زالک گویند و درخت کیالک در کوهستان این بلوک بیشتر از همه جای مملکت فارس باشد و اگر آخر کلمه‌ای واو ساکن، باشد لفظ «یه» را بر او بیفزایند مانند بندر عسلو و مزرعه طغو و قریه دهو و فضلوشبانکاره که آنها را عسلویه و طغویه و دهویه و فضلویه گویند.^۲

و این بلوک کوه‌گیلویه، ناحیه وسیعی است مشتمل بر نواحی سردسیر که در شبهای اواخر تابستان، آبهای کم ایستاده، یخ بندد مانند صحرای «رون» و گرمسیر که در چهار ماه از سال هر روزه باد گرم وزد و نخل و لیمو و نارنج و کنار را به نیکوئی پروراند و این بلوک در میانه شمال و مغرب شیراز است. درازی آن از قریه «نارمه» تل خسروی، از ناحیه بویراحمد تا قریه «شیرونک»، از ناحیه لیراوی دشت، ۸۴ فرسخ، پهنای آن از قریه «انا» ناحیه باوی تا قریه «ابوالفارس» ناحیه حومه بهبهان ۳۴ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به نواحی محسنی و بلوک دزکرد و نواحی سرحد شش ناحیه و از طرف شمال به نواحی بختیاری و از طرف مغرب به بلوک رامهرمز و نواحی فلاحی و از سمت جنوب به دریای فارس و نواحی دشتستان و ماهور میلاتی و انواع شکارها که در تمام ممالک محروسه ایران باشد، خواه سردسیری و خواه گرمسیری، در سردسیرات و گرمسیرات کوه‌گیلویه فراوان است جز گورخر و گوزن و مرغ کبک انجیر و تذر که قراول گویند و کیفیت شکار کبک در عنوان «صالحان» در ذیل عنوان ناحیه بویراحمد بیاید و نیمه محصول گرمسیرات کوه‌گیلویه دیمی است و نیمه دیگر آن فاریابی و آبش از رودخانه «خیرآباد» و «کردستان» و چشمه‌سار است. انواع حبوبات بخوبی به عمل می‌آید، بذر گندم سردسیراتش باید در ماه سنبله و میزان زرع کرده، آب دهند و الا از دوام برف ریشه آن فاسد گردد.

و در ناحیه حومه بهبهان، به مسافت نه فرسخ شمالی بهبهان دره کوهی است مشهور به «تنگ سروک» به مسافت ربع فرسخی و چون از آن بگذرند، چندین مفاکهای پست و پشته‌های بلند به مسافت نیم فرسخ در سه ربع فرسخ است که درختهای سرو آزاد خودروئیده دیمی از نیم ذرع تا ۱۵ ذرعی فراوان مانند جنگل در پشته و مفاکها روئیده است. و اهل بهبهان از این سروها ستون و پوشش عمارت کنند و سه پارچه سنگ که درازی هریک هفت هشت ذرع و بلندی و پهنای آنها پنج شش ذرع و صورت مردمانی بسیار به اوضاع مختلفه بر درازا و پهنای این سنگها حجاری نموده و در خوبی مانند صورتهای تخت جمشیدی است^۳ و در جانب هریک چند سطر به خط کیانی نگاشته‌اند و مؤلف این فادسنامه به صحابت نواب اشرف والا، احتشام‌الدوله سلطان اویس میرزا، دام عمره، چندین بار این «تنگ سروک» را دیده‌ام و سواد آن خطها و صورتهای را که نواب معظم نوشته بودند در صفحه بعد در این فادسنامه نگاشته گردید.

۱. همان کوهج، کویژ = کوهیک (کوهی) به معنی آلوی کوهی، زعرور، (معین).

۲. (میوه وحشی زالزالک را در این ناحیه (گیلویه) گویند و بدین مناسبت آن منطقه را (که گیلویه) نامیده‌اند.) (معین).

۳. رک: آثار العجم، ص ۴۱۱.

و در جانب مغربی بهبهان در اواخر ناحیه زیدون بر تل بلندی در سیانه تلهای بلند و کوتاه دیگر قبری و گنبدی است که آنرا «زاهد سوخته» گویند و در نزدیکی آن گنبد چندین شکاف در زمین است و همیشه دودی که بوی گوگرد دهد از این شکافها بیرون می آید و در شبها روشنائی دهد.

و بیاید دانست که نواحی کوه گیلویه را بر دو قسمت نموده اند، قسمت مشرقی و شمالی آن را که وسیع تر و بیشتر آن کوهستان است «کوه گیلویه» و «پشتکوه» گویند و قسمت جنوبی و مغربی آن را «زیرکوه» و «بهبهان». و «پشتکوه» در اصل سه ناحیه بود: ناحیه بلاد شاپور، ناحیه تل خسروی، ناحیه رون. و «زیرکوه» ه ناحیه بود:

۱- ناحیه باشت

۲- ناحیه حومه ارجان

۳- ناحیه زیدون

۴- ناحیه کوه مره

۵- ناحیه لیراوی

و بیشتر از خانه های دهات سه ناحیه «پشتکوه» را نه ساکن داری و نه نافع ناری است و چون بنای بنیان و سقف دیوار آنها از گچ و سنگ است برپا ایستاده، زمستان نشین ایلات گشته اند و دهات زیرکوه، بر آبادی باقی است و هوای تابستان زیرکوه چنان گرم است که گاهی از باد سمومش جماعتی هلاک شوند و هوای دو ناحیه «تل خسروی» و «رون» از پشتکوه چنان سرد است که برفش از سالی به سالی بی محافظت بماند و هوای ناحیه بلاد شاپور در کمال اعتدال است که درخت گردو و گیلاس را به خوبی پروراند و در همه نواحی «پشتکوه» و «زیرکوه» این بلوک جز ناحیه لیراوی، هیچ مسافری محتاج به ظرف آب و سفره نان نگردد که در نیم فرسخ و فرسخی رودخانه یا چشمه آب گوارائی باشد و در همه جا از درخت بلوط و بن و بادام کوهی جنگلها و در سردسیرات علاوه بر آن درختها، درخت کیالک و درخت انچوکک که اسرود کوهی است، فراوان باشد و از ثمر آنها توشه بگیرند و انواع سبزیهای خوردنی در زمین کوه گیلویه فراوان است و معیشت مردم «پشتکوه» از ثمر بلوط باشد.

و در ناحیه «رون» درخت حب المقلب که از بادام کوهی خردتر و ریزه تر و مغزی خوشبو دارد فراوان است و از آن خروارها بار هندوستان کنند و در کوهستان پشتکوه، عموماً و در بعضی از کوهستان زیرکوه، بساتین انگور و انجیر دیمی فراوان بوده و اکنون جز دیوارهای سنگی، آثاری باقی نمانده است. و نگارنده این فلاسنامه ناصری در سال ۱۲۹۳ به مصاحبت نواب اشرف والا، احتشام الدوله سلطان اویس میرزا دام عمره، به سمت صحرای مال میر بختیاری که آنرا در کتابها شهر ایذج نوشته اند، در دامنه کوه سروک از محاذات قریه امام زاده بابا احمد تا هفت هشت فرسخ از سیانه دو دیوار سنگی که در دو جانب راه بود گذشتیم و معلوم شد که در تمام این مسافت باغهای انگوری و انجیری دیمی بوده است و در بعضی از این باغها، چاه آب دار یافت می شد.

و تصبه بلوك كوه گیلویه در قدیم «شهر ارجان» به تشدید «راء» و به تخفیف بود و اهل این بلوك او را شهر «ارگان» به کاف فارسی و «ارغان» نیز گویند و در سفرنامه حکیم ناصر خسرو علوی نوشته است در سال ۴۳۴ هـ از شهر ماهرویان به شهر ارغان رفتم، شهری بزرگ بر جانب مشرقی رودی آب است چه از کوه درآید به جانب شمال رود، چهار جوی بزرگ از او بریده، از میان شهر گذشته، باغهای نخل و نارنج و زیتون را آب دهند و شهر چنان است که چندانکه بر روی زمین ساخته اند در زیر زمین هم چندان دیگر باشد و از همه جا در زیر زمین و سردابها، آب میگذرد و تابستان مردم شهر در آن سردابها، استراحت کنند و در تواریخ نوشته اند: شاه قباد پسر شاه فیروز ساسانی آن را بنا نمود و توابعی از خوزستان و فارس برای آن گذاشت و این مجموع را کوره قباد گفت و یکی از پنج گانه های مملکت فارس گردید و این شهر را در کنار جنوبی رودخانه «طاب» یا «تاب» که اکنون به رودخانه «کردستان» شهرت یافته، ساخته اند و بر این رودخانه از دروازه شهر ارجان، بندی بسته و بر روی بند پلی ساخته اند و آنرا پل «بکان» که نام محله ای از ارجان است گویند و تا کنون قوائم آن بند و پل باقی است و از شهر ارجان جز تلال و وها و شبستان وسیعی از مسجد جامع بکان، باقی نیست و طاقهای این شبستان را از سنگ تراش و گچ ساخته اند و در دوره محراب آن، آیات قرآنی و تاریخ بنای مسجد را به خط کوفی، چندین سطر از سنگ درآورده اند و به مسافت فرسخی میانه شمال و مشرق ارجان، قناتی که عموم چاهها و مجاری داخلی و خارجی آن را از سنگ خالص بریده اند و به رودخانه کردستان رسانیده، آب رودخانه را در قنات انداخته، داخل کوچه و بازار ارجان نموده اند و این قنات سالها از خالك و خاشاك انباشته بود و در سال ۱۲۳۰ سلاله السادات میرزا منصورخان بهبهانی والی کوه گیلویه آن قنات را تنقیه نمود و آب آن را در شهر خراب ارجان آورده، زراعت فرمود و نام این مزرعه را منصوریه گذاشت و اعلیحضرت صاحبقران خاقان مغفور فتح علی شاه قاجار، البسه الله حلل النور، مزرعه منصوریه را از مال و منال دیوانی و صوادر و عوارض سلطانی به قید ابدی معاف فرمود و میرزا منصورخان آن را وقف بر اولاد امجاد خود نمود و تا کنون به آبادی و معافی و مرفوع القلمی باقی است.

و از شهر ارجان علما و بزرگان برخاسته اند مانند:

قضاة ابوبکر احمد ناصح الدین ارجانی، ابن محمد بن حسین ارجانی. در کتاب ابن خلکان نوشته است: در عنفوان جوانی در مدرسه نظامیه اصفهان تربیت یافت و سالها در شهر تستر که اکنون «شوشتر» است، قضاوت نمود و مولد و منشأ او بلاد عجم است و اسلاف قدیمش از عرب انصار است و خود از ابناء فارس آنچنانی است که لوکان العلم معلقا بالثریا لنالوه، فقیهی بود شاعر و شاعری فقیه چنانکه خود فرموده است:

انا اشعر الفقهاء غیر مدافع فی العصر او انا افقه الشعراء^۲

و از ابیات اوست:

شاور سواك اذ انا بتك نائبة خرمآوان كنت من اهل المشورات

۱. سفرنامه حکیم ناصر خسرو قبادیانی به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، زوار، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۶۴.

۲. بی تردید من شاعرترین فقیهان یا فقیه ترین شاعران روزگارم. بیت دوم این شعر چنین است:

شعری اذا ماقلت، دونه السوری بالطبع لا بتكلف الالتقاء

العین تبصر منها ما دنی و نای
در صنعت قلب فرموده است:
ولاتری نفسها الا بمرآت^۱
احب المرء ظاهره جمیل
وباطنه لصاحبه سلیم
مودته تدوم لكل هول
وهل کل مودته تدوم^۲

چنانکه از سیم تدوم در آخر مصراع چهارم تا سیم مودته در اول مصراع سیم به ترتیب حروف، وارونه خوانده شود باز همان شود که بود. در سال ۶۰۰ ۴ ستولد گشته، در سال ۴۴۵ در شهر شوشتر وفات یافت و خرابی شهر ارجان از زمان استیلای جماعت ملاحده اسماعیلی بود و در کوه تنگ تکاب، یک فرسخ میانه شمال و مشرق ارجان معدن مومیائی است و کیفیت آن بر این وجه است که کوه بلندی در جانب شرقی قریه تنگ تکاب است و در کمر این کوه به مسافت چهل پنجاه ذرع از زمین و سی چهل ذرع از سر کوه، سوراخی است و در جوف آن سوراخ معدن مومیائی است و در فصل بهار هر سال آدم امینی از جانب والی بهبهان می آید و ریسمانی را بر کمر مردی بسته، از سر کوه تا معاذی سوراخ رسانند و آن مرد آنچه را تواند از مومیائی در آورد و در هر سالی به اندازه نارنجی یا بیشتر یا کمتر شود و بیان باقی معدنهای مومیائی این بلوک در عنوان معدنهای فارس بیاید و اگرچه بیشتر از ۸ ناحیه « پشتکوه » و « زیر کوه » این بلوک که در قدیم از توابع شهر ارجان قرار داده اند و اکنون به اساسی و حدود قدیمه خود باقی نمانده است، لیکن برای اطلاع ارباب بصیرت آنچه را از نوشتجات قدیمه دریافت نمودم، در این فادسنامه ناصری به ترتیب حروف نگاشتم:

اول: ناحیه باشت^۳: در جانب مشرقی بلده بهبهان است که در قدیم شهر ارجان بود، درازی این ناحیه از قریه « انا » تا « لیشر » ۴ فرسخ، پهنای آن از « پیچاب » تا « خان حماد » ۶ فرسخ.

محدود است از جانب مشرق به نواحی ممسنی و از طرف شمال به ناحیه « رون » و « بلاد شاپور » و « کوه مره » و از مغرب به حومه بهبهان و از جنوب به « ماهور میلاتی » و جانب جنوبی و مغربی این ناحیه گرمسیر است که نارنج و لیمو و نخل را بخوبی پروراند و از بی اهتماسی اهالی آن، نخل و نارنجی برای نمونه یافت نشود و جانب شمالش سردسیری است که برف را از سالی به سالی بی محافظت، نگاه دارد و قصبه این ناحیه از قدیم تا کنون قریه « باشت » است و ۲ فرسخ از بلده بهبهان دور افتاده است.

دوم: ناحیه بلاد شاپور: میانه مشرق و شمال بهبهان است. درازی آن از « شاه بهرامی » تا قریه « سببی » ۱۶ فرسخ، پهنای آن از « دیشموک » تا قریه « آرو » ۴ فرسخ. محدود است از جانب مشرق و شمال به ناحیه « رون » و از مغرب به ناحیه حومه ارجان و از طرف جنوب

۱. آنگاه که ترا مشکلی پیش آید از سر خود با دیگری رایزنی کن اگر چه خود طرف مشورت دیگران باشی چشم به خود آنچه را دور و نزدیک است می بیند اما خود را جز در آئینه نبیند.

۲. دوست داشتنی ترین مردمان آن است که ظاهری زیبا داشته باشد و دوستش از باطن وی در امان باشد. و دوستی او در هر خطری ادامه می یابد و آیا دوستی همه کس ادامه می یابد؟

۳. از توابع بهبهان، کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۶.

به نواحی «باشت» و جانب جنوبی و [سراسر؟] جوانب دیگر آن ناحیه تا چهارپنج فرسخ، گرمسیر است و از بی اهتماسی اهالی آن، نخل و نارنج دیده نشود و قصبه این ناحیه قریه «ده دشت» است به مسافت ۸ فرسخ از بهبهان دور افتاده است و در کوهستان شمالی این ناحیه برف از سالی به سالی بهمانند.

کشت و زرع گرمسیری این ناحیه گندم و جو دیمی و فاریابی و پنبه و شلتوک و کنجد و نخود است و سردسیری آن گندم و جو، آبش از رودخانه و چشمه است و ناحیه بلاد شاپور در میانه طوایف الوار قسمت گشته، هر طایفه، قسمتی را تصرف نموده‌اند و تفصیل آن در ذیل عنوان الوار بیاید.

سیم: ناحیه تل خسروی: که آنرا «بلوک رودخانه» نیز گویند میانه شمال و مشرق بهبهان افتاده، از سردسیرات کوه گیلویه است، درازی آن از «سراب تابه» تا قریه «نارمه» ۱۷ فرسخ، پهنای آن از فرسخی نگذرد. در دو جانب مشرقی و مغربی رودخانه سراب تابه است. جنوبی این ناحیه را «سررود» گویند که ابتدای رودخانه است و جانب شمالی آن را «دمرود» که آخر رودخانه است، جریان این رودخانه از جنوب به شمال است و میانه راسیان رود.

و این ناحیه محدود است از جانب مشرق به بلوک دزکرد و سرحدشش ناحیه و از شمال به نواحی بختیاری و از مغرب به ناحیه «رون» و از جانب جنوب به نواحی ممسنی و در سررود این ناحیه با بسیاری آب برای سردی هوا، برنج و پنبه و کنجد به عمل نیاید و در میانه «سررود» و «دمرود» انواع حبوبات به خوبی به عمل بیآورند. و قصبه این ناحیه را «گنجه» گویند. به مسافت ۴ فرسخ از بهبهان دور افتاده است و این ناحیه را «تل خسروی» برای آن گویند که در میانه اهالی کوه گیلویه مشهور است که شاه کیخسرو کیانی بر تل بلندی در این صحرا بنشست و اهالی ایران را بخواست و شاه لهراسب را ولیعهد سلطنت خود فرمود و در شمال گنجه به مسافت ۴ فرسخ چشمه‌ای است که آن را چشمه بشو گویند و این کلمه فعل اسر از شستن باشد یعنی از جانب خدای تعالی وحی به کیخسرو رسید که در این چشمه تن شوئی و غسل را به عمل بیاور.

و در میانه شمال و مشرق گنجه به مسافت ۴ فرسخ، کتلی است یعنی گردنه و عقبه‌ای که آنرا به زبان اهل کوه گیلویه مله بیژن گویند و در این کتل بیژن و همراهان کیخسرو از باد و برف هلاک شده‌اند، حضرت فردوسی فرموده است:

نشست از برتخت با تاج زر
پیسورد لهراسب را نزد شاه
بر او آفرین کرد و بگشاد دست
ز سر برگرفت آن دل‌افروز تاج
همه پادشاهی ایران زمین
از این پس نگه کرد کار سپاه
بگردید بر گرد ایرانیان

جهاندار کیخسرو دادگر
به بیژن فرمود تا با کلاه
چو دیدش جهاندار، بر پای جست
فرود آمد آن شاه از تخت عاج
به لهراسب بسپرد و کرد آفرین
چو از کار لهراسب پرداخت شاه
وز آن جایگه، تنگ بسته میان

مدارید بر ما زدل داغ و دود
 به مردم نماند بجز مردمی
 بدو گفت روز من اندر گذشت
 به گیتی جز از تخم نیکی مکار
 همه باز گردید بسی شهریار
 شنیدند گفتار و گشتند باز
 فریبرز با بیژن گسرد نیو
 شدند از بیابان و خشکی دژم
 جهانجوی کیخسرو آنجا رسید
 بخوردند چیزی و دم برزدند
 که امشب برانیم از این جایگاه
 کی نامور پیش یزدان خمید
 همی خواند اندر نهان زندواست
 که باشید بدرود تا جاودان
 نبینید از این پس مراجز به خواب
 مباشید گر یارد از ابر مشک
 کز او بگسلد شاخ و برگ درخت
 شما سوی ایران بتایید راه
 ز چشم مهان شاه شد ناپدید
 هوا گشت برسان چرم هژبر
 نبد نیزه نامداران پدید
 ندانم بدانجای چون ماندند

کز ایدر به ایوان خیرامید زود
 جهان یادگار است و ما رفتنی
 به لهراسب فرمود تا بازگشت
 تو شو تخت شاهی به آئین بدار
 بدان مهتران گفت از این کوهسار
 سه گرد گرانمایه، گردن فراز
 نگشتند از او باز چون طوس و گیو
 برفتند یک روز و یک شب بهم
 بهره بر یکی چشمه آمد پدید
 بر آب روشن فسرود آمدند
 بر آن مرزبانان چنین گفت شاه
 چو بهره ز تیره شب اندر چمید
 به آن آب روشن سر و تسن بشت
 چنین گفت با نامور بخردان
 کنون چون بر آرد سپهر آفتاب
 شما نیز فردا در این ریگ خشک
 ز کوه اندر آید یکی باد سخت
 بسیار یکی برف ز ابر سیاه
 چو از کوه خورشید سر برکشید
 هم آنگه بر آمد یکی باد و ابر
 چو برف از زمین بادبان برکشید
 یکایک به برف اندرون ماندند

و تا کنون در این «مله بیژن» برفهای بی اندازه می بارد و بادهای سخت می وزد و گاهی
 خر و آدم را از بلندی به زیر انداخته و کشته است و تفصیل دهات ناحیه تل خسروی در ذیل
 عنوان نواحی الوار کوه گیلویه بیاید.

چهارم: ناحیه حومه ارجان است. تا کنون به وضع قدیم باقی است مگر آنکه به مناسبت
 بلده بهبهان او را حومه بهبهان گویند. ذکر درازا و پهنا و حدود آن بعد از این بیاید.
 پنجم: ناحیه رون است که در دولت سلاطین عجم تا اوایل دولت اسلام دامت شوکتها
 بیلاق یعنی تابستان نشین طایفه شبانکاره [بود] که شرح حال آنها در عنوان شبانکاره
 گذشت. سردسیرترین سردسیرات کوه گیلویه بلکه فارس است در میانه شمال و مشرق بهبهان
 افتاده است. درازی آن از صحرای «دشت روم» تا «قلعه اعلی» که او را «قلعه الله» گویند
 ۳۴ فرسخ، پهنای آن از قریه «چاین» تا «طسوج» که آنرا «تسی» نیز گویند ۱۷ فرسخ.

۱. شاهنامه فردوسی، ج ۵، ص ۴۱۳، چاپ مسکو.

۲. در متن: (مام).

محدود است از جانب مشرق به ناحیه «تل خسروی» و از طرف شمال و مغرب به نواحی «بختیاری» و از جنوب به ناحیه «بلادشاپور» و در این ناحیه مرغزارها و چشمه و رودخانه‌های گوارا [است] که مرتع چندین هزار اسب و گاو میش و گاو و گوسفند تواند بود.

و قصبه این ناحیه را «رون» گفته‌اند به مسافت ۴۳ فرسخ از بهبهان دور است و این ناحیه در میانه طوایف الوار کوه گیلویه قسمت گشته، هر طایفه قسمتی از آنرا تصاحب نموده است و شرح تصرفی هر کسی به این نزدیکی بیاید.

ششم: ناحیه زیدون است که تا کنون به این اسم و وضع باقی است و شرح آن به این زودی بیاید.

هفتم: ناحیه کوه مره است. مشرقی بهبهان، هوای معتدل دارد، درازی آن از قریه «دیل» تا «نارک» ۷ فرسخ، پهنای آن از ۴ فرسخ نگذرد.

محدود است از جنوب و مشرق به ناحیه «باشت» و از شمال به ناحیه بلادشاپور و از مغرب به حومه بهبهان و معیشت اهل این ناحیه از مویز و دوشاب و انجیر خشک و بلوط و جفت^۱ شود و این ناحیه به همین اسم و وضع ضمیمه ناحیه «باشت» گشته است.

هشتم: ناحیه لیراوی است که تا کنون به این اسم و وضع باقی است و شرح آن در این نزدیکی بیاید. و بیاید دانست که بعد از خرابی شهر ارجان در جانب میانه شمال و مشرق آن به مسافت نیم فرسخ شهری دیگر برپا شده، مشهور به بهبهان گردید و چون بعد از خرابی شهر ارجان اهالی آن مانند ایلات در چادرهای ایلاتی منزل نمودند و اهل کوه گیلویه چادر سیاه را «بهان» گویند و در زمستان از باران و تابستان از آفتاب آزاری کشیدند، در این جای چند خانه از خشت و گل ساخته خود را آسوده داشتند و جمعی دیگر که هنوز در چادرها توقف داشتند، از خانه‌های خشتی جویا شدند در جواب گفتند: به از بهان است پس به بهبهان شهرت یافت. عرض بهبهان از خط استوا ۳ درجه و ۵ دقیقه، طول آن از گری نیچ رصدخانه انگلستان ۵۰ درجه و ۲۸ دقیقه^۲، انحراف قبله مسلمانی آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است. به مسافت ۴۴ فرسخ کاروانسی از شیراز دور افتاده است و قصبه بهبهان را دو قسمت کرده، مجرای سیلاب زمستانه در میان آن دو قسمت گذاشته‌اند، آنچه در جانب شمال است آن را محله قنوت گویند و جنوبی را محله بهبهان و هر یک از این دو محله را محلات دیگر باشد و شماره خانه‌های این دو محله از ۲۰۰۰ درب خانه بیشتر است و خانه حکومتی در محله بهبهان است و میانه اهالی این دو محل، رشته دشمنی استوار است.

مشهور است که یک نفر بهبهانی با جماعتی از اهل محله قنوت در سفر بصره بر یک کشتی بودند و در میانه بنای طوفان دریا گردید، اهل قنوت می‌گفتند یا علی غرقش کن یعنی یک نفر بهبهانی را. کسی پرسید که غرق آن یک نفر و غرق اهل قنوت با هم خواهد بود در جواب گفتند ماها خواهشمندم هلاکت بهبهانی هستیم اگرچه با او هلاک شویم.

و کلانتری و حکومت نواحی زیر کوه و پشتکوه این بلوک از سال ۱۰۹۰ واند تا سال

۱. جفت، ماده‌ای که در گیاهان سبز فراوان است و بخصوص در پوست ساقه گیاه، از جمله بلوط وجود دارد. (معین)

۲. در جام جم، ص ۵۹۵: (عرض بهبهان ۳ درجه و ۳ دقیقه و طول آن ۵۰ درجه و ۲۰ دقیقه).

۱۴۸۰ واند در سلسله سادات طباطبائی بود و جد اعلای آنها حضرت سیدفقیه است و قبر آن جناب در بلده بهبهان زیارتگاه سردمان آن سامان است و اول کسی که از این سلسله در دایره امورات دیوانی درآمد: سلاله سادات میرزاحیب الله طباطبائی است. در حدود سال ۱۰۹۰ واند که حسین علی خان زنگنه والی و حکمران نواحی کوه گیلویه بود، کلانتری بهبهان و ضابطی حومه آن را به میرزاحیب الله واگذاشت و بعد از وفات او، خلف الصدقش میرزاقوام الدین بهبهانی در جای پدر قرار گرفت و در سال ۱۱۳۶ و [۱۱۳] چنانکه در گفتار اول این فادسنامه نگاشته گردید چندین بار سپاه افغان آمده، بهبهان را محاصره نموده، از اهتمام میرزاقوام الدین و سردانگی او کاری نکرده، بازگشتند و در همان زمان افغانی، باروئی محکم و بروجی بلند بر گرد بلده بهبهان کشید و چون محمدخان بلوچ به ایالت الکاه کوه گیلویه برقرار آمد و بعد از مدتی اعتنائی به احکام نادرشاه که در آن زمان او را طهماسب قلی خان نایب السلطنه می گفتند، نداشت و قاسم بیگ حاکم شوشتر را گرفته، حبس نمود و ابوالفتح خان نامی را از جانب خود والی شوشتر نمود و شیخ فارس آل کثیر عرب را به ایالت نواحی کوه گیلویه مقرر داشت و میرزاقوام الدین کلانتر به سال اندیشی خود را از کارهای محمدخان بلوچ و شیخ فارس معاف بداشت، بلکه بنای مخالفت را با آنها گذاشت و حضرت پادشاه قهار نادرشاه افشار از بغداد به عزم تنبیه محمدخان به شوشتر آمد و ابوالفتح خان نایب محمدخان را بکشت و شهر شوشتر را به تاراج حوادث داد و محمدخان از شوشتر و بهبهان جمعیتی را که داشت به شولستان ممسنی آورد و در نزدیکی «سرابسیاه» شولستان در میانه دو کوه که معبر کاروان و مترددین است، سنگری بست و در پس سنگر نشست و حضرت نادرشاه از شوشتر به بهبهان آمد و کمال احترام را نسبت به میرزاقوام الدین به جا آورد و بر مناصبش بیفزود و او را در همه کارهای دیوانی کوه گیلویه مداخلتی تمام بداد و چون لشکر نادری به شولستان ممسنی رسید، محمدخان بلوچ قوت برابری را در خود ندیده، سنگر را گذاشته، فرار نمود و تا کنون دیوارهای آن سنگر به جاست و به سنگر نادری مشهور گشته است و بعد از وفات میرزاقوام الدین پسرش میرزاعلی رضای بهبهانی به جای پدر نشست و چون نوبت سلطنت به حضرت کریم خان زند رسید، میرزاعلی رضا از خدمات مرجوعه تقاعد نمود و همیشه چشم به راه اخبار فتح و فیروزی از جانب نواب شوکت دثار حضرت محمدحسن خان قاجار طاب ثراه داشت و چون از الطاف نواب کریم خان مایوس بود به برج و باروی بهبهان مستظهر گردید و در سال ۱۱۷۰ نواب معزی الیه به عزم تسخیر بهبهان از شیراز حرکت فرمود و میرزاعلی رضا والی کوه گیلویه در حصار بلده بهبهان متحصن گردید و چنانکه در گفتار اول این فادسنامه نگاشته شد رئیس علی رضای قنواتی که امین میرزاعلی رضا بود، خیانت نمود، سه چهار برج سپرده خود را خالی نمود و لشکر کریم خان را راه بداد و بعد از فتح بهبهان حضرت کریم خان رئیس علی رضا را به لقب خانی سرافراز فرموده، او را حاکم زیر کوه از نواحی کوه گیلویه نمود و میرزاعلی رضا را با عیال از بهبهان روانه شیراز داشت و مدتها توقف نمودند و میرزاعلی رضا وفات یافت و علی رضاخان قنواتی در حکومت متمکن گردید و بعد از وفات او پسرش جعفرخان قنواتی به جای پدر نشست و سالها گذشت تا آنکه ابول خان کلانتر ایل طیبی کوه گیلویه به هواخواهی میرزا سلطان محمدخان پسر میرزاعلی رضای بهبهانی چهار نفر تنگچی روانه خدمت جعفرخان نمود و عریضه ای بدست

آنها داد و چون این چهار نفر عریضه را به جعفرخان دادند و شروع در خواندن آن نمود او را بکشتند و از پی کار خود رفتند و این خبر را در سال ۱۲۰۰ در شیراز به میرزا سلطان محمدخان رسانیدند و میرزای معزی الیه از شیراز وارد بهبهان گشته به حکومت نواحی پرداخت و در حدود سال ۱۲۱۳ حکومت کوه گیلویه به محمدحسین خان برادر کهنتر اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی وزیر اعظم برقرار گردید و بعد از ورود به بهبهان تمام امور حکومتی نواحی کوه گیلویه را به میرزا سلطان محمدخان وا گذاشت و به استراحت به عیش و عشرت پرداخت و در ماه ذی حجه سال ۱۲۱۵ که رشته بزرگی و ریاست از سلسله هاشمیه گسیخته گردید علی خان آقاجار از دارالخلافه طهران برای سیاست محمدحسین خان به بهبهان آمد و محمدحسین خان و میرزا سلطان محمدخان برای تنبیه اعراب شریفات در ناحیه زیدون توقف داشتند و علی خان آقا چون وارد زیدون گردید و داخل مجلس محمدحسین خان شد، فرمان مأموری خود را به میرزا سلطان محمدخان بداد و بی مهلت و درنگ، تمور آقاسی قاجار داماد علی خان آقا، از پشت سر با گلوله قره‌مینا، محمدحسین خان را بکشت و در بقعه امامزاده در قریه گاو کده زیدون مدفون گردید و قبرش تا کنون معروف است. پس تمام کارهای دیوانی کوه گیلویه به میرزا سلطان محمدخان قرار گرفت و در سال ۱۲۱۷ ایالت کوه گیلویه و بهبهان به صادق خان آقاجار قرار گرفت و صادق خان آقا، عاملی و پیشکاری خود را به میرزا سلطان محمدخان وا گذاشت و بعد از سالی، صادق خان آقا، بی اذن اولیای دولت قاهره، در قصبه ده دشت کوه گیلویه، میرزا سلطان محمدخان والی و میرزا اسمعیل خان برادرش و محمدطاهرخان، کلانتر طایفه بویراحمدی و شریفخان، کلانتر طایفه باوی را از حلیه بصر عاری نمود و بعد از اطلاع حضرت خاقان جم‌نشان، فتح علی شاه قاجار طاب‌ثراه بر این عمل ناشایسته، صادق خان آقا را از ایالت کوه گیلویه معزول فرمود و مواجب و رسوم او را قطع نمود و ایالت کوه گیلویه را بتمامه به میرزا سلطان محمدخان ارزانی داشت و صادق خان آقا، بعد از این معامله روی خوش را ندید و در بقیه عمر به تنگی و سختی گذران نمود و در بیشتر سالها نقاب پیشرسی را زده به بهبهان آمده، در طی عذرخواهی، از احسان میرزا سلطان محمدخان بهره‌مند می‌گردید و بعد از وفات میرزا سلطان محمدخان، خلف‌الصدقش میرزا منصورخان به جای پدر برقرار گردید و جمیع امور ولایتی را به برادر کهنتر خود میرزا قواما وا گذاشت و سالها بر این منوال گذشت و در سال ۱۲۳۷ نواب والا، حسین علی-سیرزا فرمانفرما، ایالت کوه گیلویه را به نام فرزند ارجمند خود نجف‌قلی میرزا فرمود و او را ملقب به والی نمود و دختر نیک‌اختر میرزا منصورخان را در عقد ازدواجش درآورد و کلیه اختیار امورات نواب والی را در کف کفایت میرزا منصورخان وا گذاشت و بعد از چند سال نواب والی به هوای نفس بنای کاوش با میرزا منصورخان گذاشت و دست او را از کارها کوتاه نمود و میرزا منصورخان با عیال به شیراز آمده، توقف نمود و نواب فرمانفرما، مالیات دیوانی بلوک جره را برای مدد معاش او قرار داد و در سال ۱۲۴۹، باز ایالت کوه گیلویه به میرزا منصورخان قرار گرفت و در سال ۱۲۵۵ در بهبهان وفات یافت و خلف‌الصدقش میرزا سلطان محمدخان به جای پدر نشست و کارها را کمافی السابق در عهده عم ماجد خود میرزا قواما قرار داد و زمانی نگذشته که شیاطین انسی دوستی آنها را به دشمنی رسانیده، جنگها نمودند و مالیات دیوانی را در عهده تعویق انداختند و در سال ۱۲۶۵ عباس‌قلی خان لاریجانی وارد بهبهان گردید و

میرزا قواما را روانه طهران داشت و دست میرزا سلطان محمدخان را از کارها دور نمود و میرزا قواما در طهران وفات یافت و میرزا سلطان محمدخان، گاهی به ایالت و گاهی به نیابت از حاکم کوه گیلویه و گاهی به بیکاری، عمری را به سر رسانید و در سال ۱۲۸۷ در شیراز وفات یافت و از او سه نفر پسر باقی است:

میرزا مهدی خان و میرزا مصطفی خان و میرزا علی رضا خان. همه در عنفوان جوانی از کارهای دیوانی، برکناره‌اند و از نبره‌های میرزا منصورخان است: **میرزا نصرالله خان و میرزا محمدحسن خان کلانتر.** سالها به کلانتری قصبه بهبهان برقرار بود و از عهده لوازش برمی‌آمد و از میرزا قوام‌الدین مشهور به میرزا قواما، برادر میرزا منصورخان دو نفر پسر باقی است: **میرزا محمد رضا خان و میرزا ابوالحسن خان بهبهانی،** میرزا محمد رضا خان چندی به عاملی و مدتی به پیشکاری کوه گیلویه برقرار بود و چندین سال است در شیراز به آسایش نشسته، از هر کاری برکناره است و او را دو نفر پسر است: **میرزا آقاخان و میرزا ابوالقاسم خان،** در اوائل عمر باقیند و میرزا ابوالحسن خان را یک نفر پسر است: **میرزا فتح الله خان،** در اول سن تمیز و رشد است.

اما سلسله علمای بهبهان: دامت برکاتهم، بر این وجه است:

اول آنهاست: **امام اقدم و همام اعظم،** ناصب رایات ملت بیضا، ناصر شریعت غرا، اعلم علماء مشارق و مغارب، مجتهد به استحقاق در جمیع مذاهب، حاوی اسالیب اصول [و] فروع، حافظ حدود معقول و مشروع، حامی بیضه دین، راعی حوزه شرع مبین: حجت اسلام و مسلمین، عالم سبحانی **آقا باقر بهبهانی** ابن عالم فاضل محقق مولانا اکمل‌الدین محمد اصفهانی، استاد علماء اصولیین این زمان است. در سال ۱۱۱۷ در اصفهان متولد گردید، پس مدتها در بلده بهبهان متوطن بود، پس به عتبات عالیات رفته، رونق بازار علماء اخباریین را شکسته، قواعد علم اصول فقه را محکم نموده، ترویج کلی فرمود که از زمان او تاکنون هر عالم اصولی خود را به نحوی به آن جناب انتساب دهد و در سال ۱۲۰۸ از کریلای معلی به جنت‌اعلی برفت و عمرش از نود سال بگذشت و اسامی کتب علمیه آن جناب [را] از غایت شهرت، حاجت به نگارش نیست.

و از علمای بهبهان است: **شمس مشارق معلی، تاج مفارق اعالی،** سروج دین و مقوی شرع مبین، عالم صدقانی **آخوند ملا محمد کاظم بهبهانی،** در نشر علوم دینیه و فتاوی شرعیه، عمری را به پایان رسانید.

و **خلف‌الصدقش: فاضل کامل ربانی حاجی آقا باقر بهبهانی** به جای پدر والا گهر خود، در نشر علوم و فتاوی اشتغال دارد.

و از اجله علمای بهبهان است: **فرید زمان و وحید اوان،** علامه دوران، فضائل شعار، اجتهاد دثار، نور حدقه سیادت و نور حدیقه سعادت: **آقا سید اسمعیل بهبهانی.** جد اعلائی آن جناب، زاهد عابد سید عبدالله موسوی بحرینی، در زمان سلطنت نواب کریم خان زند، از بحرین به بهبهان آمده، رحل اقامت را افکنده، متوطن گردید و جماعتی از نسل او در بلده بهبهان باقی مانده‌اند و جناب **آقا سید اسمعیل،** سالها متوقف در بهبهان بود پس به دارالخلافت طهران برفت و سالها متوطن گردید و در حدود سال ۱۲۹۰ واند در طهران وفات یافت.

و **خلف‌الصدقش: جناب مستطاب کمالات اکتساب،** فرید زمان و وحید اوان، عالم

سبحانی سید عبدالله مجتهد بهبهانی در دارالخلافة طهران به افاده و افاضه علوم اشتغال دارد. و از اجله علمای بهبهان است: جناب مستطاب، زبده اساجد سادات و قدوه اشراف عالی درجات، طره ناصیه سیادت، غره جبهه سعادت، اعلم علماء و افضل فضلاء، مجتهد الزمانی حاجی میر محمد صالح طباطبائی بهبهانی. در اصل از بنی اعمام سیرزاسلطان محمدخان بهبهانی است. در سبادی زندگانی در خدمت جناب ملا محمد کاظم بهبهانی، تحصیل مراتب فقه و اصول نمود و در اساکن مشرفه، آن دو علم را تکمیل فرموده، به حلیه اجتهاد زیور یافت و سالهاست در بلده بهبهان به نشر علوم و فتاوی مشغول است. نزدیک به ۷۵ سال از سن شریفش گذشته است. و ولد الصدقش: عالی جناب، کمالات اکتساب سید حسین در اوایل مراحل زندگانی است. و از اشراف علمای بهبهان است: جناب مستطاب، علام فهام، مجتهد الزمانی آقا میر عبدالله حسینی حسینی بهبهانی و ولدان صدقش: عالی جنابان، فضایل اکتسابان: سید محمد حسن و سید اکبر. هر یک به زیور علم و فضل زینت یافته اند.

و سلسله موالی بهبهانی: از قدیم تا کنون جماعتی بودند که به زیور علم و صلاح و کمالات و فلاح آراسته بودند از جمله آنهاست:

جناب کمالات اکتساب آخوند ملا علی رضا بهبهانی، تمام خطوط، خصوصاً نسخ تعلیق را خوب می نوشت و در علم نجوم مهارتی تمام داشت و در تحریر و انشاء سرآمد اهل زمان خود بود و در سال ۱۲۸۷ وفات یافت.

و خلف الصدقش جناب فضیلت اکتساب: آخوند ملا آقا بابا نعم الخلف آمده، در تماسی کمالات، خصوصاً در خط تحریر و علم انشاء و نجوم، اقتدا به والد خود نموده است و از جمله شعرای آنهاست:

آخوند ملا حامد بهبهانی. از متقدمین است و این شعر از اوست:

ما عذر آنکه بی تو چرا زنده مانده ایم خواهیم خواست از تو اگر مرگ امان دهد

و دیگری ملافاخر بهبهانی است و این شعر از اوست:

باز از شراب غیر برافروختی چرا ما را به آتش دگری سوختی چرا

و سیرزا قواما که شرح حالش گذشت گاهی شعری انشاء نموده است و این دو بیت از اوست:

تا عشق یار در سر و دل در هوای یار راه خیال غیر، دل از هر طرف بیست
اشب که سنگ فتنه سر محتسب شکست ساقی بیسار باده که شد روز می پرست

و از شعرای بهبهان، ملا ساکت بهبهانی است. در سنادست میرزا قواما بود و این بیت از اوست:

آشنا با جان شدن بیگانه از جانان، خطاست هر که از جان گشت بیگانه، به جانان آشناست

و میرزا محمد رضا خلف الصدق میرزا قوامای بهبهانی، گاهی شعری می گوید و از اوست:

جفا برون میر از حد و جور کمتر کن که آه خسته دلان بی گمان اثر دارد

و چنانکه نگاشته گردید، در زمان آبادی شهر ارجان توابع آنرا یعنی تمامی کوه گیلویه بر ۸ ناحیه قسمت بود و بعد از خرابی آن و آبادی بلده بهبهان، ایلات الوار کوه گیلویه، اسامی و حدود قدیمی آنها را برهم زده، هر طایفه به اندازه زور بازوی خود، مسافتی از دشت و کوهستان را تصاحب کرده، نامی تازه بر آنها گذاشته‌اند، پس لازم آمد که اسامی ایلات کوه گیلویه را شمرده، پس محال متصرفی آنها و نام قصبه هر محلی نگاشته شود و تفصیل مراتب بر این وجه است که:

«الوار» جمع «لر» به ضم لام و سکون راه مخففه است و جماعت صحرائشین کوه گرد فارسی زبان را «لر» گویند و «لر» در مملکت فارس بر دو قسم است: یکی لر ممسنی که شرح حال آنها بیاید و دیگری لر کوه گیلویه که بر ۳ ایل قسمت شده‌اند و مردم هر طایفه مانند مردمان دشتستان جز کلاتر و بزرگ خود را نخواهند و در اطاعت دیگری درنیایند:

اول: ایل آقاجری است و آنها را از چندین طایفه ترك و تاجیک و لر انتخاب کرده، همه را آقاجری گویند و شماره خانه‌های آنها در قدیم از سه چهارپنج هزار می‌گذشت و اکنون نزدیک به ۸۰۰ خانوار می‌شوند و بر چندین تیره قسمت شده، هر یکی را نامی علیحده است، مانند: افشار و بگدلی و تیلکو و جامه بزرگی و جغتائی و داودی و شعری و قره‌باغی و گشتیل و لر زبان و تمامی آقاجری در تابستان و زمستان از اکناف حومه بهبهان که گرمسیری سخت است بیرون نروند. در زمستان در چادرهای سیاه بیابانی توقف کنند و در تابستان در کناره‌های رودخانه کردستان بهبهان رودخانه خیرآباد بهبهان، خانه‌ها را از شاخ و برگ بید ساخته، منزل نمایند و مال دیوان خود را از مواشی گاو و گوسفند و گاویش دهند و در کناره ماهور و تلال حومه، زراعت دیمی نمایند و چون تصرفی در دهات حومه بهبهان ندارند ناحیه را به اسم ایل آقاجری نگفته‌اند.

دویم: از سه ایل، الوار کوه گیلویه را ایل باوی گویند، اصل آنها از عرب باوی اهواز است که به ناحیه «باشت» و ناحیه «کوه‌سره» کوه گیلویه آمده، این دو ناحیه را تصاحب نموده هر دو را ناحیه باوی گویند و شماره خانه‌های باوی که صحرائشینند از ۱۰۰۰ بگذرد و در زمستان در چادرهای سیاه و در تابستان در خانه‌های خاشاکی در بیابانها توقف کنند و بر چندین تیره قسمت شده‌اند مانند: تیره علی‌شاهی و گشین و موسائی و برآفتابی و قلعه‌ای که آنرا «عمله» نیز گویند و زبان این تیره‌ها همه مانند زبان سایر الوار باشد و آنچه از بومی قدیم ناحیه باشت کوه و کوه‌سره باقی مانده‌اند در دهات این ناحیه که شرح آنها بیاید توقف دارند.

سیم: از ایلات الوار کوه گیلویه ایل جاکی است و این ایل دو قسمت گشته: یکی را چهاربنیچه و دیگری را لیراوی گویند و «بنیچه» جمعی را گویند که بر اسلاک و مردمان پیشه کار بندند و چهاربنیچه چهار ایل باشند: بویرا احمد و چرام و دشمن‌زیاری و نوئی، و هر یک از این چهار ایل چندین محل از کوه گیلویه را تصاحب نموده، هر یک ناحیه‌ای به اسم آن ایل شهرت یافته است که شرح هر ناحیه‌ای به این نزدیکی بیاید.

اما لیراوی بر دو قسم شده یکی را لیراوی دشت که در دهات ناحیه لیراوی مسکن دارند و شرح آن بیاید و دیگری لیراوی کوه که بر چهار ایل قسمت گشته است: بهمنی و شیرعلی و طیبی و یوسفی و ایل «شهروئی» شاخه‌ای از ایل شیرعلی است و هر یک از این

ایلات که ناحیه‌ای به اسم او شهرت یافته یا ناحیه‌ای را در تصرف ندارد، اسامی آنها به ترتیب حروف، پس قصبه آن ناحیه و نسبت آن قصبه به بهبهان و دهات آن ناحیه و نسبت آن دهات به قصبه آن ناحیه نگاشته شود:

ناحیه باوی: همان ناحیه «باشت» است به ضمیمه ناحیه کوه‌سره که ذکر درازا و پهنا و حدود و نسبت آن به بهبهان در ذیل شرح ۸ ناحیه قدیم کوه گیلویه نگاشته گردید و در سال ۱۱۷۳ حضرت کریم‌خان زند، حکومت نواحی تمام چهاربنیچه و طیبی و بهمنی و یوسفی را به هیبت‌الله‌خان باوی پسر مسیح‌خان باوی، عنایت فرمود و بعد از وفات هیبت‌الله‌خان، پسرش محمدتقی‌خان باوی کلاتر ناحیه باوی و باشت گردید و بعد از وفات او پسرش شریف‌خان باوی به جای پدر نشست و در سال ۱۲۱۷ صادق‌خان آقای قاجار، او را کور نمود و بعد از وفات شریف‌خان، پسرش الله‌کرم‌خان باوی به کلاتری ناحیه باوی برقرار گردید و در سال ۱۲۷۳ خداکرم‌خان بویراحمدی که شرح حالش بیاید، به اجازه دیوانیان حیلتی برانگیخت و به ظاهر با الله‌کرم‌خان باوی، طرح دوستی پریشان و درآمد و شد را که سالها بسته داشتند، باز نمودند و خداکرم به خانه الله‌کرم‌خان آمد و به موافقت با او به عزم بهبهان حرکت نمودند و در میانه راه که سواره می‌رفتند و الله‌کرم بی‌خبر بود، چهار نفر از طایفه بویراحمد از پشت سر درآمد، الله‌کرم‌خان و محمدعلی‌خان پسر او را به گلوله تفنگ بکشتند و تمام طایفه باوی را غارت نمودند و خداکرم با نیل مقصود عود به منزل خود نمود و بعد از این واقعه، کلاتری باوی، به شهبازخان باوی پسر الله‌کرم‌خان قرار گرفت و بعد از وفات شهبازخان، حسین‌قلی‌خان باوی پسر محمدعلی‌خان پسر الله‌کرم‌خان به کلاتری باوی برقرار گشته، تا کنون برقرار است و ناحیه باشت و باوی مشتمل است بر ۳۸ قریه خراب و آباد:

- امیرشیخ: فرسخی کمتر شمالی «باشت» است.
 انا: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «باشت» است.
 باشت: همان قصبه این ناحیه است.
 پرپزه: ۴ فرسخ و نیم مغرب «باشت» است.
 قریه پشت کوه: ۲ فرسخ و نیم جنوبی «باشت» است.
 پیچاب: ۵ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «باشت» است.
 پیدک: ۴ فرسخ شمالی «باشت» است.
 تکیه: ۲ فرسخ بیشتر شمال «باشت» است.
 چارراه: فرسخی بیشتر شمالی «باشت» است.
 چال‌سوره: ۲ فرسخ مشرقی «باشت» است.
 خان‌حماد: ۲ فرسخ مغربی «باشت» است.
 دمیه: ۲ فرسخ بیشتر شمال «باشت» است.
 دوگنبدان: ۸ فرسخ مغربی «باشت» است.
 دولیاری: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «باشت» است.

۱. (مشتمل بر ۴۲ قریه که ۱۶ قریه در جلگه و بقیه در کوهستان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۶

۲. (چهارراه گشین). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۸.

ده بزرگ: ۳ فرسخ ونیم شمال «باشت» است. از سال ۱۲۳۵ اهل قریه ده بزرگ دو خانوار سه خانوار، بتدریج از کوه گیلویه به شیراز آمده، در خارج دروازه اصفهان هریک خانه محقری از گل و چینه ساخته، متوطن گشتند و بازماندگان آنها به پیشانیان پیوستند و نزدیک به ۱۵۰ خانوار شدند و اکنون قریه معتبری گشته، محله‌ای از شیراز شده و آن را به مناسبت، باز، ده بزرگ گویند.

ده بید: ده فرسخ میانه شمال و مغرب «باشت» است.

دیل: قصبه کوه سره است، ۱۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «باشت» است.

شاه بهرامی^۱: ۸ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «باشت» است.

شمس الدین عرب: ۱۲ فرسخ مغربی «باشت» است.

شوش^۲: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مشرق «باشت» است.

شیاس: ۱ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «باشت» است.

شیخ جلیل: ۵ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «باشت» است.

شیخ خواجه: ۵ فرسخ مغرب «باشت» است.

فتح: ۷ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «باشت» است.

کازمان: فرسخی کمتر شمالی «باشت» است.

کشین: ۲ فرسخ شمالی «باشت» است.

گناوه: ۸ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «باشت» است.

کنجگان: ۵ فرسخ مغربی «باشت» است.

گوهرکان: ۴ فرسخ ونیم شمال «باشت» است.

کهکوه: ۷ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «باشت» است.

لار: ۷ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «باشت» است.

لیرستان: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «باشت» است.

لیشتر^۳: ۱۳ فرسخ مغربی «باشت» است.

مارین^۴: ۱۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «باشت» است.

نارستان: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «باشت» است.

نارک: ۴ فرسخ مغرب «باشت» است.

نما: ۶ فرسخ ونیم مغربی «باشت» است.

نیم دور: ۹ فرسخ میانه شمال و مغرب «باشت» است.

ناحیه بویراحمد از چهار بنیچه: از طایفه جاکی کوه گیلویه. طایفه بویراحمد، ناحیه

تل خسروی و چند محل از ناحیه بلادشاپور و ناحیه «رون» را متصرف شده، تمامی آنها به

ناحیه بویراحمد مشهور گشته است و این ناحیه میانه شمال و مشرق بهبهان است و درازی

۱. (شاه بهرام). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲. (شوش). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۸.

۳. از توابع بویراحمد گرمسیر، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۸.

۴. از توابع بویراحمد گرمسیر، کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۸.

محالی را که از بلادشاپور که از گرمسیرات «پشتکوه» است برای قشلاق زمستانه گرفته‌اند از قریه «آرو» تا «ورکوهک» ۴ فرسخ، پهنای آن از «خرکده» تا «سوزگان» ۳ فرسخ، قصبه این محال قریه «آرو» است، ۸ فرسخ از بلده بهبهان دور افتاده است و درازی محالی را که از ناحیه تل خسروی و ناحیه «رون» تصاحب نموده و بیلاق تابستانه خود قرار داده‌اند از قریه «بابکان» تا قریه «شیخ سرکه» ۱۲ فرسخ، پهنای آن از «گنجه» تا قریه «سادات» ۸ فرسخ است و قصبه این محال قریه «دراهان» است، ۲۲ فرسخ از بلده بهبهان دور افتاده است و تمام این محال بیلاق سردسیر است و کوهستان و اگر زراعتی کنند باید تخم آنرا در ماه سنبله زرع نمایند و در ماه اسد سال دیگر درو کنند و سیانه محال بیلاقی بویراحمد و قشلاقی آنها، ۹ فرسخ است که در تصرف طایفه چرام است و طایفه بویراحمد نزدیک به ۲۰۰۰ خانوار [دارد] و تیره‌های آن بر این قرار است: آقائی، اردشیری^۲، اولاد میرزاعلی، باباملکی، باده‌لونی، باتولی، برآفتابی، تاس احمدی، تاسرادی، جلیل خلیلی، سرکوهک، شیخ مموی، عباسی، گودرزی، نگین تاجی، شهدی. کلانتری و بزرگ بویراحمد از تیره اردشیری است، در زمان سلاطین زند هادی خان بویراحمدی به کلانتری این ناحیه و چندی به ضابطی طوائف چهاربنیچه برقرار بود و بعد از وفات او پسرش محمدطاهرخان به جای پدر نشست و چنانکه نگاشته گردید، در سال ۱۲۱۷، صادق خان آقای قاجار، او را کور نمود و سالها در کوری زندگانی داشت و در زندگی خود، ناحیه بویراحمد را دو قسمت نمود آنچه را از بلادشاپور [در] تصاحب داشت به علی محمدخان پسر بزرگتر خود واگذاشت و به این اندازه از تیره‌های بویراحمد، ضمیمه این محال نمود و آنچه را از ناحیه تل خسروی و ناحیه رون متصرف بود به عبدالله خان و خداکرم خان پسران کوچکتر خود سپرد و به این اندازه از تیره‌های بویراحمد ضمیمه نمود و شرط فرسود که هیچیک از این پسرها، در تصرفی دیگری مداخلت ننمایند، پس ابواب جمعی علی محمدخان را بویراحمد گرمسیری و متصرفی عبدالله خان و خداکرم را بویراحمد سرحدی گفت و تا کنون تیره‌های بویراحمدی بر این قرار باقی‌اند و بعد از وفات علی محمدخان، حسین خان بویراحمدی به جای پدر برقرار است و شرح متصرفی او از بلادشاپور به این نزدیکی بیاید و بعد از وفات عبدالله خان، برادر کهنترش خداکرم خان بویراحمدی به جای او نشست و سالها به کلانتری باقی بود و در سال ۱۲۸۹ محمدحسین خان و ولی خان پسران خداکرم بر پدر خود شوریده، او را آواره بلاد و محتاج عباد نمودند و محمدحسین خان خیری از زندگانی ندید [و] در میانه بوشهر و برازجان با اسب سواری خود غلطید و از گلوایه تفنگ خود کشته گشت و تا کنون ولی خان به کلانتری باقی است.

و محالی که از بلادشاپور در تصرف طایفه بویراحمد گرمسیری آمده و قصبه آنرا «آرو» قرار داده‌اند ۲ قریه [است] که بیشتر آنها خراب است:
 آب شیرین^۳: ۲ فرسخ شمالی «آرو» است.

۱. در متن: (تیره‌ها).

۲. در متن: (ارده‌شیری).

۳. (آب چیرک؟). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۸.

- آرو: همان قصبه این محال است.
- برهان: ۳ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «آرو» است.
- بلزبیشه: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «آرو» است.
- بویری: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «آرو» است.
- بی منجگان: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «آرو» است.
- جاکی: ۱ فرسخ و نیم بیشتر میانه جنوب و مغرب «آرو» است.
- خرکده: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «آرو» است.
- دره شور: ۲ فرسخ و نیم شمالی «آرو» است.
- سناگون: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «آرو» است.
- سوزگان: فرسخی مغربی «آرو» است.
- سولک: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «آرو» است.
- فیل گاه: ۴ فرسخ و نیم شمال و مغرب «آرو» است.
- قلعه دز: ۱ فرسخ بیشتر میانه شمال «آرو» است.
- گرده: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «آرو» است.
- کلپان: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «آرو» است.
- گلگه پهن: ۱ فرسخ شمالی «آرو» است.
- کمبوس: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «آرو» است.
- نازکان: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «آرو» است.
- ورکوهک: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «آرو» است.
- و محالی که از ناحیه «تل خسروی» و «زون» در تصرف طایفه بویراحمدی سرحدی درآمده، قصبه آنرا «دراهان»^۲ گفته اند ۲ و قریه^۳ [است] که بیشتر آنها خرابست:
- آب گرمان^۴: فرسخی جنوبی «دراهان» است.
- بابکان: ۴ فرسخ جنوب «دراهان» است.
- باغ ملک: ۲ فرسخ و نیم جنوبی «دراهان» است.
- پدوان: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «دراهان» است.
- پراشکفت: ۳ فرسخ جنوبی «دراهان» است.
- براق: ۴ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.
- بلوط کاران: ۲ فرسخ جنوبی «دراهان» است.
- چنار: ۲ فرسخ و نیم مغربی «دراهان» است.
- جوزار: ۲ فرسخ بیشتر میانه مغرب و جنوب «دراهان» است.
- جوکار: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «دراهان» است.

۱. (سولک). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۹.

۲. (دروهان). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۰.

۳. دارای ۱، ۳ ده است. کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۰.

۴. (آب گرمک). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۰.

چیتو^۱: نیم فرسخ جنوبی «دراهان» است.
 دراهان: همان قصبه این محال است. در ملتقای دو رودخانه چنار و صالحان افتاده است.

دلی گردو^۲: ۷ فرسخ شمالی «دراهان» است.
 دورود: ۸ فرسخ شمالی «دراهان». در ملتقای رودخانه تل خسروی و رودخانه فلارد افتاده است.

ده برهیم: ۴ فرسخ شمالی «دراهان» است.
 ده سلاغلام: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.
 دیلکان: ۳ فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «دراهان» است.
 رودشتی: ۷ فرسخ شمالی «دراهان» است.
 سادات^۳: ۴ فرسخ ونیم مغربی «دراهان» است.
 سراب تابه: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است و از این سرآب بیشتر از ۲۰ سنگ آسیاب گردان آب دارد.

سفیددار: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.
 سقاوه: ۳ فرسخ مغربی «دراهان» است.
 شاه قاسم: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.
 شرف آباد: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.
 شیخ سرکه: ۷ فرسخ ونیم، میانه شمال و مغرب «دراهان» است.
 صالحان: ۲ فرسخ جنوبی «دراهان» است. نگارنده این فارسنامه ناصری به شهادت نواب اشرف والا، احتشام الدوله، سلطان اویس میرزا دام اقباله به کرات از عموم اهالی این محال شنیده است که اگر سگی بر کبکهای کوهستان صالحان و بلوط کاران و فیروزآباد که ۳ قریه متجاورند، حمله کند، کبکها از زمین بر درخت نشینند و به آشفنگی و تحیر به جانب آن سگ نگاه کنند و تا سگ ایستاده است، از صدای تفنگ، رم نکنند و باشد که چهارپنج کبک به گلوله تفنگ از درخت بیفتند و باقی همچنان نشسته باشند. با آنکه کبک جای دیگر بر درخت نشینند و از صدای تفنگ رم کنند، سبحان من تحیر فی خلقه العقول.

فیروزآباد: ۲ فرسخ ونیم جنوبی «دراهان» است.
 قریه سادات: همان سادات است.
 گرگک: فرسخی مشرقی «دراهان» است.
 کره: ۱ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «دراهان» است.
 گنجه: قصبه قدیم ناحیه «تل خسروی» است. ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان»

است.

۱. (چیتاب). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۰.

۲. دلی گردو علیا و سفلی. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۰.

۳. (ساران). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۱.

- گیسار: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.
 لب آب: ۶ فرسخ مغربی «دراهان» است.
 لما: ۵ فرسخ شمالی «دراهان» است.
 لواب: همان «لب آب» است.
 مارگان: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «دراهان» است.
 محمدقلی: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «دراهان» است.
 محمودآباد: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.
 ملاغلام: همان ده ملاغلام است.
 منج: ۹ فرسخ شمالی «دراهان» است.
 منگر: ۲ فرسخ شمالی «دراهان» است.
 مهربان: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.
 نارمه: ۹ فرسخ بیشتر شمال «دراهان» است.
 نرم آب: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «دراهان» است.
 یاسیج: ۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «دراهان» است.

ناحیه چرام از چهاربندیجه از طایفه جاکی کوه گیلویه. این طایفه، چندین محل از ناحیه بلادشاپور و ناحیه «رون» کوه گیلویه را تصاحب نموده و این محل به ناحیه چرام مشهور گشته، میانه شمال و مشرق بهبهان افتاده است و درازی آن از قریه «بابایاری» تا قریه «تل گرد» ۸ فرسخ، پهنای آن از کوه «ساورز» تا «باغستان گشتاسپ» ۳ فرسخ است. قصبه آن ناحیه «تل گرد» است، ۱ فرسخ از بهبهان دور افتاده است و این محل آنچه از ناحیه «رون» است همه سردسیر و آنچه از ناحیه بلادشاپور است همه گرمسیر [است] و اسامی تیره‌های طایفه چرام بر این وجه است:

بگلر، بناری، پروخوری، تارمونی، حسام بهاء‌الدینی، دیلگون، شیخ گلبار، گشتاسپ، کمان کشی، مسیح شاهی.

و شماره خانوارهای طایفه چرام به ۶۰۰، ۷۰۰ نرسد و کلانتر و بزرگ چرام از تیره بگلر است و این ناحیه سشتمل است بر ۱۵ قریه و بیشتر آنها خراب است:^۱
 آرند: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «تل گرد» است.
 الغ چین سفلی:^۲ به مسافت کمی مغربی «تل گرد» است.
 الغ چین علیا: به مسافت کمی میانه شمال و مغرب «تل گرد» است.
 بابا یاری: ۸ فرسخ مشرقی «تل گرد» است.
 باغستان گشتاسپ: ۸ فرسخ مشرقی «تل گرد» است.

۱. (مارجان). جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۲.
 ۲. (موگر). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۲.
 ۳. (دارای) قریه است که ۱۳ قریه آن در جلگه و ۱۰ قریه آن در کوهستان واقع است. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۶.
 ۴. (القچین سفلی و علیا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۶.

بلوک نشینان: فرسخی جنوب «تل گرد»^۱ است، در قدیم بساتین اهالی قصبه «دهدشت» بود به مسافت ۴ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «دهدشت» است. در دامنه کوهی افتاده، چندین چشمه آب شیرین گوارا در میانه این بساتین جاری است و به این سبب درختهای تنومند خرم میوه دار و بی میوه فراوان دارد لیکن میوه های آنها لطافتی ندارد و بسیار کوچک است. بعد از خرابی ده دشت به مرور دهور، درختهای اصلی این بساتین تمام شد و از هسته میوه های آنها درختی برپا گشت و مشهور است که ثمر درخت از هسته روئیده نانجیب افتد و این بساتین از بسیاری درخت و نیز از جنگلی گشته که از همه جای آن عبور ممکن نشود و درازا و پهناى آن نزدیک به نیم فرسخ در نیم فرسخ می شود.

پیشه نشینان: همان بلوک فشیان است.

تسی: ۷ فرسخ ونیم مشرق «تل گرد» است.

تنبی: ۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «تل گرد» است.

دولت آباد: ۸ فرسخ مشرق «تل گرد» است. در سال ۱۲۹۱ نواب اشرف والا، احتشام الدوله، سلطان اویس میرزا قاجار، برای نشیمن تابستانه خود، خانه وسیعی از گچ و سنگ بساخت و از چوب چنارهای تنومند خداآفرین که در کناره رودخانه طسوج روئیده، آنها را پوشش فرمود و حماسی در کمال تنقیح و حوض بزرگ و باغچه های پر از گل و ریاحین در آن عمارت، احداث نمود و نامش را «دولت آباد» گذاشت. پس هریک از همراهان نواب معزی الیه در گرد آن خانه عمارتی بساخت و صورت آبادی بهمرسانید و از اول ماه جوزا تا آخر ماه میزان در آن عمارتها منزل می نمودند و به این وسیله شوریدگیهای پشتکوه و الوار را آرام می فرمود و تا کنون به آراسی باقی است و «دولت آباد» به مسافت ۴۰۰ ذرع میانه شمال و مغرب «شیخ گلبار» است که به این زودی نگاشته گردد.

ریمان دان: ۴ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «تل گرد» است.

سعال: نیم فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «تل گرد» است.

شیخ حسین: نیم فرسخ کمتر شمال «تل گرد» است. مزار یکی از مشایخ در این قریه است.

شیخ گلبار: ۸ فرسخ مشرق «تل گرد» است. قبر یکی از مشایخ است. مشهور است که چون این شیخ بزرگوار، وارد این محله گردید و بنای هدایت اهالی آن را گذاشت مردمان طلب کرامتی از او نموده، با آنکه در فصل زمستان بود یک خرمن گل از هوا بر شیخ و همراهان او بیارید و از آن روز او را «شیخ گلبار» گفتند.

طسوج: همان «تسی» است.

گلبار: همان «شیخ گلبار» است.

مونجر: فرسخی شمال «تل گرد» است.

مونگر: همان «مونجر» است.

۱. از دهات دهستان چرام. کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۶.

۲. (تعی). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۶.

فرم آب: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مغرب «تل گرد» است. ناحیه دشمن زیاری از چهاربنیچه از طایفه جاکی کوه گیلویه: طایفه دشمن زیاری، چندین محل از ناحیه بلاد شاپور و ناحیه «رون» کوه گیلویه را تصاحب کرده، آنها را ناحیه دشمن زیاری گفتند و این ناحیه میانه شمال و مشرق بهبهان است. درازی آن از «سورزرد» تا «قلعه گل» ۸ فرسخ، پهنای آن از ۴ فرسخ، ۳ فرسخ نگذرد و قصبه این ناحیه «قلعه گل» است. ۱۲ فرسخ از بلده بهبهان و ۴ فرسخ از قصبه ده دشت، دور افتاده است و طایفه دشمن زیاری نام دو طایفه است آنچه که در نواحی شولستان ممسنی توقف دارند آنها را دشمن زیاری ممسنی گویند و شرح حال آنها در عنوان ممسنی بیاید و آنچه در کوه گیلویه توقف دارند آنها را دشمن زیاری کوه گیلویه گویند و دشمن زیاری کوه گیلویه دو قسمت شده: یکی را الیاسی و دیگری را گشتاسی گویند و هریک چندین تیره گشته اند مانند باوردیناری، بویری، سلطانی، سودیناری، شیرمحمدی، قلندری. این ۴ تیره از الیاسی است و میراحمدی، از گشتاسی است و کلانتری دشمن زیاری، در قدیم از تیره شیرمحمدی بود و شماره تمام این تیره های دشمن زیاری از ۴۰۰ خانوار نگذرد و در دولت نادرشاهی محمدخان گشتاسی دشمن زیاری کلانتر این ناحیه و ضابط تمام چهاربنیچه جاکی کوه گیلویه بود و خانه ای عالی در قصبه ده دشت ساخت و سالها به بزرگی گذرانید و تا کنون آن خانه و توابع آن برای استحکامی آن از کچ و سنگ، باقی است و بعد از وفات محمدخان گشتاسی، کلانتری این ناحیه به فریدون خان الیاسی قرار گرفت و بعد از وفات او پسرش جمشیدخان به جای پدر نشست و بعد از وفات او پسرش رستم خان دشمن زیاری به کلانتری برقرار گردید و تا کنون باقی است.

و این ناحیه مشتمل است بر ۱۰ قریه:

آبریز: ۲ فرسخ بیشتر میانه مشرق و شمال «قلعه گل» است.

چارراه: ۳ فرسخ مشرقی «قلعه گل» است.

دلی کما: ۶ فرسخ میانه شمال و مشرق «قلعه گل» است.

سبزه میر: ۷ فرسخ میانه شمال و مشرق «قلعه گل» است.

شیخ عباس: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «قلعه گل» است.

قلعه گل: همان قصبه ناحیه دشمن زیاری است.

قلعه کلات: فرسخی مغربی «قلعه گل» است.

کچی: ۱ فرسخ بیشتر، شمالی «قلعه گل» است.

کلات: همان قلعه کلات است.

گل سفید: ۶ فرسخ کمتر میانه شمال و مشرق «قلعه گل» است.

سورزرد: ۱۰ فرسخ میانه شمال و مشرق «قلعه گل» است.

ناحیه ده دشت: در قدیم این ناحیه را بلادشاپور می گفتند و چون الوار کوه گیلویه، توابع بلادشاپور را در میانه خود قسمت نمودند، چند قریه را باقی گذاشتند و اکنون آنها را ناحیه «ده دشت» گویند میانه شمال و مشرق بلده بهبهان، درازی آن از «دزک» تا «سرمور»

۳ فرسخ بیشتر، پهنای آن از «آزادگان» تا قریه «بوا» ۴ فرسخ است. هوای این ناحیه مانند داراب و کازرون است و نخل و نارنج را به خوبی پروراند و چند درخت نخل کهنه باقی مانده است و صحرای ده دشت آکنده از درخت کنار است. کشت و زرع این ناحیه دیمی است و قصبه آن را نیز «ده دشت» گویند، ۸ فرسخ از بهبهان دور است، نزدیک به ۴۰۰۰ درب خانه دارد که سالها بی اهل بود و چون تمام عمارات ده دشت را از گچ و سنگ ساخته اند، تمام خانه های آن ایستاده است و آب خوردن تمام اهالی ده دشت از گاوچاه مشهور به «دلاور» است و تا کنون آن گاوچاه باقی است و آبی شیرین و گوارا دارد و آب چاه خانه ها تلخ و شور و ناگوار است و در قصبه ده دشت مانند شهرهای بزرگ، مسجد جامع و چندین مسجد دیگر و حمام بزرگ و کوچک و بازارها و کاروانسراهای مرغوب تاجرنشین بود و تا کنون خالی از اهل باقی است و بیشتر عماراتش محتاج به تعمیر نیست و در جانب مشرقی آن مدرسه وسیعی بود که اکنون بیشتر حجراتش خراب است و برای آنکه این قصبه در میانه سه شهر شیراز و اصفهان و شوشتر افتاده و قرب جوار به دریای فارس دارد، کاروانها، متاع هندوستان و فرنگستان را وارد ده دشت کرده، برای تجارت حمل اطراف می نمودند و دوری ده دشت از شیراز ۴۵ فرسخ و از اصفهان نزدیک به ۵۰ فرسخ و از شوشتر، باز نزدیک به ۵۰ فرسخ و از بندر دیلم ۱۸ فرسخ است و در زمان آشفتگی سلسله سلاطین زندیه، الوار چهاربنیچه کوه گیلویه، این قصبه معمور را غارت کرده، اهالی آن را متفرق نمودند و برای آنکه در شهرها معامله دادوستد داشتند، هر کس به مناسبتی در شهری قرار گرفت و در کمتر شهری است از ایران که جماعتی از تجار ده دشت متوطن نباشند چنانکه ذکر طایفه ای از آنها در ذیل عنوان محله سرباغ شیراز گذشت و در سال ۱۲۸۱ که ایالت کوه گیلویه به نواب اشرف والا، احتشام الدوله سلطان اویس میرزا قاجار قرار گرفت، در تمام قصبه ده دشت ساکن داری و نافع ناری نبود و از اهتمام نواب معزی الیه تا سال ۱۲۸۵ نزدیک به ۵۰ خانوار در ده دشت مسکن نموده، بنای تجارت را گذاشتند و چندین کاروان متاع هندوستان را به اصفهان رسانیدند و در سال ۱۲۹۱ که باز عود به ایالت فرسود این قصبه را ویرانه دید، پس به اهتمام تمام تا سال ۱۲۹۸ باز صورت آبادی گرفت و بعد از آن خبری نیست.

و ناحیه ده دشت مشتمل است بر ۴ قریه که بیشتر آنها خراب است:

ازرکان^۱: فرسخی میانه جنوب و مشرق «ده دشت» است.

پشت پور: نیم فرسخ جنوبی «ده دشت» است.

بوا: فرسخی بیشتر مغربی «ده دشت» است.

چارمه: فرسخی مغرب «ده دشت» است. آب این قریه از چشمه شیرین و بسیار گوارا است.

چاه بردی: فرسخی جنوبی «ده دشت» است.

چنگلوا: ۱ فرسخ و نیم شمال «ده دشت» است.

دزک: ۲ فرسخ شمال «ده دشت» است.

۱. (دارای ۳۷ قریه است که ۱۸ قریه در جلگه و گرمسیر و ۱۹ قریه کوهستانی و معتدل). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲. (آذرکان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۲.

دست‌خضر: نیم فرسخ میانه شمال و مشرق «دهدشت» است.
 دهدشت: همان قصبه این ناحیه است.
 راک: ۲ فرسخ شمالی «دهدشت» است.
 روشن‌آباد: ۱ فرسخ ونیم مغربی «دهدشت» است.
 سرپر: به مسافت کمی جنوبی «دهدشت» است.
 سرمور: ۲ فرسخ مغربی «دهدشت» است.
 سنقرآباد: همان «چنگل‌وا» است.
 سنقرآباد: باز همان «چنگل‌وا» است.
 لوادر: فرسخی کمتر شمال «دهدشت» است.

ناحیه نوئی از چهاربندیچه از طایفه جاکی کوه گیلویه: این طایفه مانند طوایف دیگر جاکی، چندمحل از ناحیه «رون» و چند محل از ناحیه بلادشاپور [را] تصرف نموده‌اند و این محل به ناحیه «نوئی» شهرت یافته است و این ناحیه میانه شمال و مشرق بهبهان است. درازی آن از صحرای «جوخانه» تا قریه «تولیان» ۷ فرسخ و پهنای آن از قریه «سرفاریاب» تا قریه «گوشه» ۳ فرسخ است و ۵ قریه دیگر در کنار رودخانه خرسان در تصرف ایل نوئی است و درازی آنها ۴ فرسخ و پهنای آنها از نیم فرسخ نگذرد و اساسی [آنها] بر این وجه است:
 پوله و چاین و ده‌زیرنا و ده‌شامی و رندقلندری و این ۵ قریه هوائی در کمال اعتدال دارد و محل دشمن‌زیاری، میانه ناحیه نوئی و این ۵ قریه افتاده است و اساسی تیره‌های ایل نوئی از این قرار است:

پایی، جلاله، دره‌سوردی، دلاوری، زنگنه، زیلوئی که مسکن آنها در ۵ قریه کنار رودخانه خرسان است شیخ تیراوغان، شیخ هابیل، محمودشاهی، مهبوبی و قصبه و کلانترنشین این ناحیه «پلی» است. ۹ فرسخ از بهبهان و یک فرسخ از دهدشت دور است و کلانتر آن در اواخر سلاطین زندیه هادی‌خان نوئی از تیره محمود شاهی بود و بعد از وفات او پسرش محمدشفیع خان نوئی به‌جای پدر نشست و در حدود سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۴۸ [۱۲] ضابطی طوایف چهاربندیچه جاکی، به‌محمد شفیع خان نوئی برقرار بود و بعد از وفات او کلانتری نوئی در میانه اولادش باقی است و اکنون عباس خان نوئی پسر محمدشفیع خان کلانتر ناحیه «نوئی» است.

و ناحیه نوئی مشتمل است بر ۱۷ قریه آباد:

پلی: همان قصبه این ناحیه است.

پوله: ۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «پلی» است.

پیرزا: نیم فرسخ مشرق «پلی» است.

تولیان: به مسافت کمی میانه شمال و مغرب «پلی» است.

چاین: ۱۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «پلی» است.

چغل: فرسخی بیشتر شمال «پلی» است.

دوریزکان: فرسخی شمالی «پلی» است.

ده‌زیرنا: ۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «پلی» است.

ده‌شامی: ۴ فرسخ شمالی «پلی» است.

رند قلندری: ۱۳ فرسخ شمال «پلی» است.

سراج: ۴ فرسخ مشرق «پلی» است.

سرفاریاب: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «پلی» است.

سمنان: فرسخی جنوبی «پلی» است.

شیخ هاییل: ۳ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «پلی» است.

قلعه پلی: همان «پلی» است.

گوشه: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «پلی» است.

لگین: ۱ فرسخ ونیم شمالی «پلی» است.

ماندان: ۵ فرسخ مشرقی «پلی» است.

و چنانکه گفته شد، ایل جاکی کوه گیلویه بر دو قسمت بود: یکی ایلات چهاربنیچه که تفصیل آنها نگاشته گردید و دیگری لیراوی که باز بر دو قسمت است: لیراوی دشت و لیراوی کوه یعنی جماعتی که در دشت و صحرا، خانه گلین ساخته، توطن نموده‌اند یا در کوهستان سردسیر و صحرای گرمسیر رحله‌الشتاء والصیف کنند و اگرچه به ملاحظه ترتیب حروفی باید لیراوی دشت را بر لیراوی کوه مقدم نگاشت، لیکن به مناسبت آنکه مانند چهاربنیچه بیلاق و قشلاق کنند به عکس ترتیب حروف نوشته شد و شرح حال آنها بر این وجه است که لیراوی کوه بر چهار ایل قسمت گشته‌اند: بهمنی، شیرعلی، طیبی، بوسفی. و اما ایل بهمنی بر دو قسمت شده: احمدی و محمدی بهضم میم و سکون حاء و فتح میم دویم و کسر دال و سکون یاء.

و خوانین بهمنی از محمدی است و این دو قسمت از بهمنی بر چندین تیره گشته‌اند: بوالعباسی، بناری، بیژنی، جلیلی، خلیلی، رودتلخی، علاءالدینی، عمله، کلاه کج، کماهی، محمدیسیا، نریمسیا و شماره آنها از ۳۰۰۰ خانوار بگذرد و کلانتر آنها از تیره نریمسیاست و ایل بهمنی چندین محل از ناحیه رون را که در جانب شمالی بهبهان است تصاحب کرده به ناحیه بهمنی شهرت یافته است. درازی این ناحیه از کوه «غاران» تا کوه «انجیره» ۱۴ فرسخ، پهنای آن از قلعه «اعلی» مشهور به «قلعه الله» تا قریه «فارتک» ۹ فرسخ و تمام ناحیه بهمنی کوهستان سردسیر پر چشمه و رودخانه‌های شیرین گواراست و محل کشت و زرع ندارند و عموم این کوهستان در قدیم باغستان انگور و انجیر دیمی بود و اکنون آثار آنها باقی است و فصل زمستان در نواحی بختیاری و صحرای رام هرمز، قشلاق کنند و معیشت و زندگانی آنها از بلوط و بن و بادام کوهی و گوشت شکار است و مالیات دیوانی را از نتاج اسب و خر و گاوپیش و گوسفند و گاو ادا کنند، مردمانش ساده لوح و وحشی و دلیر که ده نفر تفنگچی آنها را با صد نفر تفنگچی بختیاری، برابر گرفته‌اند و در وقت جنگ برهنه باشند که چون پاره جامه با گلوله تفنگ در بدن فرورود البته ناصورا کند و گلوله سرب سالها در بدن بماند و آسیبی نرساند و آنها را قریه و قلعه‌ای جز آنچه نگاشته شود، نباشد و کلانتر این طایفه بهمنی ملاقبصر بهمنی بود و بعد از وفات او پسرش ملاعلی شیر بهمنی به جای پدر نشست و بعد از وفات او پسرش خلیل خان بهمنی به منصب کلانتری رسید و بعد از وفات او پسرش جعفرخان کلانتر این ناحیه

گشته، تاکنون باقی است و این ناحیه وسیع را ۴ قریه آباد بیشتر نباشد:
 دیشموک: ۱۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «بهبهان» است.
 فارتک: ۱۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «بهبهان» است.
 قلعه اعلی: ۱۷ فرسخ شمال «بهبهان» است.
 قلعه الله: همان «قلعه اعلی» است.
 منبی: ۸ فرسخ شمالی «بهبهان» است.

ایل شیرعلی از لیراوی کوه: در زمان قدیم از ۱۰۰۰ خانوار بیشتر بودند و شهرونی تیره‌ای از شیرعلی است. بعد از وفات میرزا منصورخان والی بهبهان، در حدود سال ۱۲۵۹ تمام طایفه شیرعلی و شهرونی از نواحی بهبهان به جانب رامهرمز و عربستان و شوشتر فرار نمودند و در سال ۱۲۸۲ نواب اشرف‌والا احتشام‌الدوله سلطان اویس میرزا، دام‌عمره، تیره‌های شیرعلی را اطمینان داده، به کوه گیلویه بازگردانید و در محل بوالفریس از محال حومه بهبهان منزل داد و مدتی بماندند و بعد از عزل نواب معزی‌الیه، باز، پراکنده اطراف شدند.

ناحیه ایل طیبی از ایلات لیراوی کوه. و این ایل در شماره نزدیک به ۲۰۰۰ خانوار باشند و بر چندین تیره قسمت شده‌اند: اولاد تاج‌طیب، تاحسین شاهی، تارضائی، تاعین‌علی، تاماولی، تامرادی، تاویسی چارگاهی، خواجه دزکی، سل‌شهر و سماعیلی، عالی‌طیب قنبری، کرائی، گیوه چرمی، ناصرطیب و این جماعت چندین محل از بلادشاپور و ناحیه «رون» را تصرف کرده به نام ناحیه طیبی شهرت یافته است و این ناحیه طیبی میانه شمال و مشرق بهبهان است. درازی آن از «سه‌گنبدان» است تا «قلعه رئیس» ۸ فرسخ پهنای آن از قریه «ترو» تا «المان» ۴ فرسخ و قشلاق زمستانه ایل طیبی در محال بلادشاپور است و بیلاق آنها از محال «رون» است. کشت و زرع آنها در بلادشاپور، گندم و جو و پنبه و برنج و کنجد و آیش از رودخانه و چشمه است و قصبه این ناحیه «لنده»^۲ است. ۱ فرسخ از بلده بهبهان و ۵ فرسخ از قصبه «ده‌دشت» دور است. کلانتر این ناحیه در زمان غفران توأمان، کریم‌خان زند، رشیدخان طیبی بود و بعد از وفات او پسرش ابول‌خان به جای پدر برقرار گردید و بعد از وفات او پسرش محمدخان طیبی به منصب کلانتری رسید و بعد از وفات او حسن‌علی‌خان کلانتر طیبی گشته تاکنون باقی و برقرار است.

و این ناحیه مشتمل است بر ۲ قریه خراب و آباد:

اروه: ۲ فرسخ مغربی «لنده» است.

الوند: ۳ فرسخ جنوبی «لنده» است.

ایدنک: فرسخی مشرقی «لنده» است.

ترو: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «لنده» است.

تلخ‌آب: ۲ فرسخ مشرقی «لنده» است.

۱. دارای ۵۷ ده است. کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲. (معنی). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۷۸.

۳. کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۶.

چارروسا: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «لنده» است.
 جاورده: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «لنده» است.
 چاین: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «لنده» است.
 دالان: ۶ فرسخ میانه شمال و مشرق «لنده» است.
 رئیس: همان «چارروسا» است.
 رون: همان قصبه ناحیه قدیمی «رون» است، ۶ فرسخ میانه شمال و مشرق «لنده» است.

زنگل شاه: ۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «لنده» است.
 سوق: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «لنده» است.
 سه گنبدان: ۴ فرسخ جنوبی «لنده» است.
 عاجم: ۷ فرسخ میانه شمال و مشرق «لنده» است.
 قلعه رئیس: همان «رئیس» است.
 کلات: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «لنده» است.
 لنده: همان قصبه ناحیه طیبی است.
 لیر کک: ۳ فرسخ مشرق «لنده» است.
 مال ملا: فرسخی مغربی «لنده» است.
 موگرممان: ۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «لنده» است.
 مونگرد: ۲ فرسخ جنوبی «لنده» است.

ناحیه ایل یوسفی از لیراوی کوه: از قدیم تا سال ۱۲۵۶ که میرزا سنصورخان والی بهبهان وفات یافت، نزدیک به ۷۰۰ خانه بودند و در حوالی «تنگ سروک» و «تنگ ماغر» که ۱۲ فرسخ میانه مغرب و شمال بهبهان است، قشلاق و در نزدیک برم المان یعنی دریاچه المان که در اصل از ناحیه «رون» است، بیلاق داشتند و چندین سال است، پراکنده اکناف بصره و عربستان گشته اند و ۷۰، ۸۰ خانوار دیگر از آنها باقی است و کلاتر آن ایل جعفرخان یوسفی پسر علی مرادخان یوسفی است و این ناحیه مشتمل است بر ۴ قریه خراب:

المان: ۴ فرسخ مشرقی «تنگ سروک» است.
 اوسل: ۳ فرسخ مشرقی «تنگ سروک» است.
 قلات: ۶ فرسخ مشرقی «تنگ سروک» است.
 کوف: ۵ فرسخ مشرقی «تنگ سروک» است.

ناحیه لیراوی دشت: به مناسبت آنکه شاخه ای از الوار کوه گیلویه است، چنانکه نگاشته گردید، باید در ذیل عنوان لیراوی کوه نوشته شود و به مناسبت آنکه در اول عنوان کوه گیلویه گفته شد که این بلوک بر ۲ قسمت است یکی «پشتکوه» و دیگری «زیر کوه» و آنچه تا کنون نگاشته گردید، از نواحی پشتکوه بود و ناحیه لیراوی دشت از اقسام نواحی زیر کوه است اگرچه اهالی آن در اصل با الوار پشت کوه از یک طایفه اند، پس به مناسبت وضع طبیعی ناحیه لیراوی-

دشت، در ذیل نواحی زیر کوه نوشته می‌شود و ناحیه زیر کوه بر ۳ قسمت است:

ناحیه حومه بهبهان،

ناحیه زیدون،

ناحیه لیراوی،

ناحیه حومه بهبهان از نواحی زیر کوه این بلوک، درازی آن از «مدرسه خیرآباد» تا قریه «ابوالفارس» ۱۸ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد، هوای این ناحیه از ماه ثور تا آخر ماه میزان گرم است و در ع ماه، باد گرم که گاهی نزدیک به سموم است می‌وزد و از ماه عقرب تا آخر حمل، این ناحیه را بهشت شش ماهه گویند و زراعت توابع این ناحیه، آنچه در جانب شمال و میانه شمال و مغرب است، که عموم این ناحیه است: گندم و جو و برنج و کتجد و بذرکتان است که از رودخانه تاب یا طاب که اکنون مشهور به رودخانه کردستان است و چندین چشمه دیگر شرب می‌شود و آنچه سوای این است، گندم و جو دیمی است و در حومه بهبهان، باغستان نخلی و نارنجی و انار و انگور و لیموی شیرین و ترش فراوان بوده، از بی نظمی ولایت، همه ویرانه گردید و از سال ۱۲۸۳ نواب اشرف‌والا، احتشام‌الدوله سلطان اویس‌بیرزا دام‌عمره، صاحبان بساتین حومه را بخواست و مقرر داشت که آنچه درخت نخل در این بساتین غرس کنند، بعد از آمدن ثمر از قرار نخلی هزار دینار رواج که معادل یک مثقال نقره است به عنوان خراج به ضابط حومه کارسازی کنند و آنچه درخت لیمو و نارنج و انار و انجیر و انگور غرس کنند، ثمر آنها را معاف و مسلم، بی تعرض دیوانیان خاصه سلاک آنها باشد و این قرار تا سال ۱۲۹۷ برقرار بود و به این وسیله چندین باغ، آباد و معمور گردید و اهالی بهبهان از میوه‌های گوناگون آن متمتع و بهره‌مند گشته، به دعای دولت ابد مدت اعلیحضرت شاهنشاه معدلت شعار، ناصرالدین شاه قاجار، ادام‌الله عمره و دولته و شوکت، قیام و اقدام نمودند و بعد از آبادی این بساتین، بازار زمستانه و تابستانه بهبهان پر از فواکه شتوی و صیفی گردید و از خواص خاگ این ناحیه است که چون شاخه تاکی را غرس کنند، در همان سال اول خوشه انگور کوچکی و در سال دیگر بزرگتر و درخت انار آن در سال سیم، ثمر دهد و درخت لیموی ترش و شیرین در سال چهارم و درخت نارنج در سال پنجم و درخت خرما در سال هفتم. سبحان‌الذی یفعل فی ملکه ما یشاء.

و چون در عنوان درازی حومه بهبهان مبدأ آن را «مدرسه خیرآباد» گفتم، شرحی از آن می‌نگارم که در ع فرسخ مشرقی بهبهان در سال ۱۰۸۹ حسین‌علی‌خان زنگنه والی کوم گیلویه، در کناره رودخانه خیرآباد و دور از آبادی، مدرسه وسیع مرتفعی به استحکام تمام از گچ و آجر مشتمل بر طاقهای بلند و کوتاه و مسجد و مدرس و حجرات سرغوب و سطبخ و بیت‌الخلا و کریاس و حمام و بازارچه در خارج این مدرسه برای قضاء حوائج طلاب بنا فرمود و قریه خیرآباد که در نزدیکی آن مدرسه بود وقف بر آن نمود و چند بیت شعر برای تاریخ بنای مدرسه بر پیشانی طاق کریاس آن، نگاشته‌اند و مصراع تاریخ را «منزل علم و دانش است و ادب» گفته‌اند و حسین‌علی‌خان به علاوه ایالت کوه گیلویه، به زیور علم و دانش آراسته بود و نگارنده این فادسنامه در سال ۱۲۸۳ در بلده بهبهان، کتاب مسالک و کتاب مدارک فقه امامیه را زیارت نمودم که در حواشی آن به خط حسین‌علی‌خان، تحقیقات و تدقیقات شده بود و در آخر

هر حاشیه چنانکه رسم است، حسین علی زنگنه رقم فرموده بود. و این ناحیه مشتمل است بر ۳۳ قریه آباد:

- ابوالفارس: ۱۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.
 امامزاده بابااحمد: ۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.
 بابااحمد: همان امامزاده بابااحمد است.
 بدلی: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.
 پشکر: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «بهبهان» است.
 بنه باشت: ۱ فرسخ جنوبی «بهبهان» است.
 بوالفریس: همان ابوالفارس است.
 ترنو: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.
 تشان: ۵ فرسخ شمالی «بهبهان» است.

تنگ تکاب: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق بهبهان در میانه تلال و وهاد، چندین باغ نارنج و لیموی ترش و شیرین و بیدخونی و انار و انجیر و نخل، همه تنومند و پرثمر است و در هر باغی چشمه آبی شیرین و گواراست و فواکه آن در زمستان و تابستان در بازار بهبهان به نرخ ارزان می فروشند.

- تیلکان: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.
 جرمشت: ۲ فرسخ جنوبی «بهبهان» است.
 چم سیاه: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.
 چم مناف: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.
 چم نظامی: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.
 حسین آباد: فرسخی میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.
 خاویز: ۲ فرسخ مشرق «بهبهان» است.
 خیرآباد: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «بهبهان» است.
 دودانگه: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.
 دولت آباد: ۲ فرسخ بیشتر جنوبی «بهبهان» است.
 روشن مهر: فرسخی مشرقی «بهبهان» است.
 قالد: ۱ فرسخ و نیم شمالی «بهبهان» است.
 قلعه ابوالفارس: همان ابوالفارس است.
 قلعه رئیس تقی: فرسخی کمتر شمال «بهبهان» است.
 قلعه گل: نیم فرسخ مغربی «بهبهان» است.
 کت: ۱ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.
 کربردی: ۳ فرسخ مشرقی «بهبهان» است.
 کردستان: فرسخی بیشتر میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.

کل احمدی: ۱۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.
 کوتک: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.
 کیکاوس: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.
 لاسپید: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «بهبهان» است.
 منصوریه: فرسخی میانه شمال و مشرق «بهبهان» است.
 و دهات حومه بهبهان در زمان پیش از ایالت نواب اشرف والا سلطان اویس میرزا-
 احتشام الدوله، خراب و ویرانه بود و از اهتمام نواب معزی الیه، آباد و معمور گردید.
 ناحیه زیدون: قسمت دوم از سه ناحیه زیرکوه این بلوک است، هوای این ناحیه از
 حومه بهبهان بمراتب گرم تر است و در جانب جنوب و میانه جنوب و مغرب بهبهان است.
 درازی آن از «سیاه پوش» تا «غوله علیا» ۱۲ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد. آبادی
 و دهات این ناحیه، در دو جانب رودخانه زیدون است. کشت و زرعش: گندم و جو و برنج و
 پنبه و کنگد و شرب این ناحیه از رودخانه زیدون است. مردمان این ناحیه در سال ۱۲۴۵ از
 مرض طاعون عام بدرود زندگانی را نمودند و بعد از آن آبادی درستی نیافت. در سال ۱۲۸۳ از
 حسن سلوک نواب اشرف والا، احتشام الدوله، سلطان اویس میرزا، مردمان دور و نزدیک در
 دهات خرابه این ناحیه، جمع گشته، بنای آبادی را گذاشتند و در ظرف سه چهار سال چنان
 معمور گردید که جایی برای زراعت مردمان دیگر نبود و اکنون خبری از خرابی و آبادی این
 ناحیه نیست و این ناحیه را کلاتر و بزرگی از خود نیست، اختیار کلاتری آن به دست حاکم
 بهبهان است و قصبه قدیم این ناحیه شهر زیدون بود که اکنون جز تلال و وهاد خرابه های
 آن چیزی باقی نیست و اکنون ضابط نشین آن را «چم لطف علی بیگ» گویند. به مسافت ۵ فرسخ از
 بلدة بهبهان دور است و این ناحیه مشتمل است بر ۲۹ قریه آباد^۱:

- برج حاجی قنبر: به مسافت کمی میانه مشرق و جنوب «چم لطف علی بیگ» است.
- چارکناران: ۵ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.
- چشمه شیخ: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.
- چشمه مراد: ۴ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.
- چم امیرخان: ۲ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.
- چم کرته: ۶ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.
- چم لطف علی بیگ: همان قصبه ناحیه زیدون است.
- دورونک: ۳ فرسخ میانه مغرب و شمال «چم لطف علی بیگ» است.
- ده بیشه^۲: نیم فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.
- سردشت: نیم فرسخ مشرقی «چم لطف علی بیگ» است.
- سعادت آباد: فرسخی میانه شمال و مغرب «چم لطف علی بیگ» است.
- سیاه پوش: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «چم لطف علی بیگ» است.

۱. دارای ۳۳ قریه. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۳.

۲. ده بیشه سفلی و علیا. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۳.

شهر زیدون: به پهنای رودخانه مغربی از چم لطف‌علی بیگ دور است. چند خانه وار در کناره خرابه‌های آن توقف دارند.

صالحک: ۷ فرسخ میانه مغرب و شمال «چم لطف‌علی بیگ» است.

عسکری: فرسخی میانه جنوب و شرق «چم لطف‌علی بیگ» است.

غوله سفلی: ۱۰ فرسخ میانه شمال و مغرب «چم لطف‌علی بیگ» است.

غوله علیا: ۱۰ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «چم لطف‌علی بیگ» است.

قلعه تمیم: ۷ فرسخ میانه شمال و مغرب «چم لطف‌علی بیگ» است.

قلعه چعبی: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «چم لطف‌علی بیگ» است.

قلعه گل: ۴ فرسخ مشرقی «چم لطف‌علی بیگ» است.

قلعه گلاب: ۴ فرسخ مشرقی «چم لطف‌علی بیگ» است. خدای تعالی برج‌مانندی را

از کوه، به اندازه ۴۰۰ ذرع یا کمتر آفریده و جز یک راه که به سسقت بر فراز آن توان رفت، ندارد

و نزدیک به ۱۰۰ خانوار از قدیم تا کنون، در این قلعه توطن دارند و آب شیرین خوردن آنها از

سقف غاری سنگی فرو ریزد و در حوضی که در صحن آن غار است جمع گشته، معیشت اهالی

قلعه را کافی است. در سال ۱۲۸۵ مؤلف این فارسی‌نامه ناصری در خدمت نواب والا احتشام-

الدوله دام‌مجده، بر فراز این قلعه رفته پنج شش ساعت توقف نمودیم.

قلعه کوچکو: ۲ فرسخ مغربی «چم لطف‌علی بیگ» است.

گاو کده: ۳ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «چم لطف‌علی بیگ» است.

گرگری سفلی: ۸ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «چم لطف‌علی بیگ» است.

گرگری علیا: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «چم لطف‌علی بیگ» است.

لنجیر سفلی: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «چم لطف‌علی بیگ» است.

لنجیر علیا: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «چم لطف‌علی بیگ» است.

محسنیه: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «چم لطف‌علی بیگ» است.

محمودآباد: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «چم لطف‌علی بیگ» است.

مقداد: ۸ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «چم لطف‌علی بیگ» است.

ناحیه لیراوی دشت: قسمت سیم از سه ناحیه زیر کوه بلوک کوه‌گیلویه است. در

قدیم شهر ماه‌رویان، در شمالی این ناحیه بوده، شرح آن به این نزدیکی بیاید.

هوای این ناحیه به‌سراتب از حومه بهبهان و ناحیه زیدون گرم‌تر است و جز آب چاه

در تمامی این ناحیه یافت نشود، در جانب جنوب بهبهان است. درازی آن از قریه «شیرونک»

تا قریه «کنارکو» ۸ فرسخ، پهنای آن از قریه «گربه» تا «بویرات» ۵ فرسخ. محدود

است از جانب مشرق به ماهور سیلاتی و از طرف شمال به ناحیه زیدون و از سمت مغرب به دریای

۱. (قلعه کعبی). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۳.

۲. (گاو کده). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۳.

۳. (لنجیر سفلی و لنجیر علیا). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۸۳.

۴. از توابع بوشهر. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

فارس و از جنوب به دریا و نواحی دشتستان، در جلگه‌های خالی از تلال و وهادی افتاده، کشت و زرع آن، گندم و جو دیمی است در قدیم نخلستانهای دیمی فراوان داشته، اکنون برای نمونه یافت نشود و چنانکه در گفتار اول این فادسنامه نگاشته گردید، در سال ۱۱۷۸ نواب کریم‌خان زند در وقت عبور از شوشتر و فلاحی چون به ناحیه زیدون رسید، اهالی ناحیه لیراوی سر از اطاعت کشیده در ماهور میللاتی متفرق شدند و نواب کریم‌خان جماعتی را برای تنبیه آنها، مأمور فرسوده، جماعتی را کشتند و جماعتی را به اسیری در کنار رودخانه خیرآباد، ۴ فرسخ مشرقی بهبهان وارد اردو ساختند و نواب معزی‌الیه، حکم به قتل آنها نمود و کله مناره از سرهای جماعت لیراوی بر پا کردند.

و قصبه این ناحیه به قاعده باید بندر دیلم را قرار دهند که در کناره این جلگه افتاده و دهات لیراوی در اطراف نزدیک‌اوست لیکن چون چندین سال بندر دیلم را از توابع بندر بوشهر قرار داده بودند، با آنکه ۴۵ فرسخ دریا میانه این دو بندر است، در آن زمان قصبه لیراوی را قریه «احمدحسین» نمودند و در سال ۱۲۸۴ که بندر دیلم از مضافات بندر بوشهر سفروز گشته، ضمیمه کوه گیلویه گردید، باز به قاعده سابق کلانتر لیراوی در قریه احمدحسین و کلانتر بندر دیلم، در دیلم قرار گرفتند و در جلگه لیراوی آهو بیشتر از جاهای دیگر فارس یافت شود و در فصل تابستان و پائیز، حیوانات دیگر وحشی در این ناحیه برای نبودن آب شیرین یافت نشود و آب دریا را جز آهو نتواند خورد و در فصل زمستان هوبره و باقری‌قرا^۱ فراوان بیابند.

و کلانتر این ناحیه قایدحسن پسر قایدشاه قلی لیراوی است و این ناحیه مشتمل است بر ۳۳ قریه آباد:

- ابوالفتح: فرسخی میانه شمال و مغرب «احمدحسین» است.
- احمدحسین: قصبه این ناحیه، ۱۸ فرسخ از بهبهان دور افتاده است.
- اسفندیار: ۲ فرسخ بیشتر شمالی «احمدحسین» است.
- امام‌حسن: ۳ فرسخ و نیم بیشتر میانه شمال و مغرب «احمدحسین» است.
- باباحسنی سفلی: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «احمدحسین» است.
- باباحسنی علیا: ۴ فرسخ و نیم کمتر میانه شمال و مغرب «احمدحسین» است.
- بازیدی: ۳ فرسخ شمالی «احمدحسین» است.
- بس انبار: ۴ فرسخ و نیم شمال «احمدحسین» است.
- بندر دیلم: ۹ فرسخ جنوبی بهبهان و نه فرسخ شمالی «احمدحسین» افتاده، بندر آبادی است، خانه‌ها از خشت خام و چوب ساخته، مردمش سوداگرانند.
- بنه احمد: ۵ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «احمدحسین» است.
- بنه خاطر: ۸ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «احمدحسین» است.
- بنه سماعیل: ۷ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «احمدحسین» است.
- بنه سفان: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «احمدحسین» است.

۱. باقری‌قرا: مرغی است وحشی و صحرائی و بیشتر در خارزارها به سر برد. سیه‌سینه، سبری، باقره، باقری‌قرا (دهخدا).

باقری‌قرا: (اسم ترکی).

بويرات^۱: ۶ فرسخ میانه جنوب و مغرب «احمدحسین» است.
بی بی حکیمه: بقعه امامزاده ای است، چند درب خانه در کنار آن بقعه از خدمتکاران آن امامزاده است.

قنوب: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «احمدحسین» است.

چاه تلخ: ۲ فرسخ ونیم مغربی «احمدحسین» است.

چاه شیرین: ۴ فرسخ کمتر شمالی «احمدحسین» است.

حصار: همان «امام حسن» است.

خواجه کیر: ۶ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «احمدحسین» است.

داودی: ۸ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «احمدحسین» است.

رو: ۶ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «احمدحسین» است.

سیاهکان سفلی^۲: ۶ فرسخ میانه شمال و مغرب «احمدحسین» است.

قریه شاه عبدالله: ده کوچکی در یک فرسخ شمال بندر دیلم، در گرد تکیه حضرت امامزاده شاه عبدالله در کنار شهر ماهرویان است.

شهر ماهرویان: فرسخی شمالی بندر دیلم است در سال ۱۲۹۵ به مصاحبت نواب والاشاهزاده سلطان اویس میرزا قاجار، معتمدالدوله برای اعتبار خرابه های شهر ماهرویان را گشته، مسجد جامعی و بازاری داشته که اکنون پای بندهای آنها بجاست چون آنها را با ساروج و سنگ ساخته اند در وقت مد دریا پنهان شوند و در جزر پیدا. در سفرنامه حکیم ناصر خسرو علوی نوشته است در سال ۴۴۳ از بصره به شهر ماهرویان آمدم، شهری بزرگ است بر لب مشرقی دریا، بازاری بزرگ و جامعی نیکو دارد، آب چاهش شور، آب حوضها و آبیگرهای او از باران است. سه کاروانسرای بزرگ دارد که هر یک را حصار محکم است و در مسجد آدینه آن بر کنار منبر نام یعقوب لیث نوشته اند و در این تاریخ این شهر به دست پسران ابوکالنجار ملک پارس است و چون از آنجا به جانب مشرق روند ناحیه توه و کازرون است. حکیم ناصر خسرو فرموده است: بگذشت ز هجرت پس سیصد، نودوانسد بگذاشت مرا مام بر این توده اغبر در دیوانش دیدم نوشته است:

به سال سیصد و پنجاه و هفتم به ذی القعدة مرا بگذاشت مادر

سیاهکان علیا: ۶ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «احمدحسین» است.

شهر ویران: ۲ فرسخ ونیم شمال «احمدحسین» است.

شیرونک: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «احمدحسین» است.

گاودار: ۲ فرسخ ونیم مغرب «احمدحسین» است.

گره: ۴ فرسخ کمتر شمال «احمدحسین» است.

کره^۳: ۳ فرسخ شمال «احمدحسین» است.

۱. (بويرات). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

۲. (سیامکان). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

۳. (گره). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

گزلوری^۱: ۵ فرسخ میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.
کنار کوه^۲: ۸ فرسخ میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.
گورنهر: فرسخی کمتر میانه جنوب و مغرب «احمد حسین» است.
کوه زرد^۳: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.
لیلتین^۴: ۳ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «احمد حسین» است.
مال شهاب: همان «رو» است.

مظفری^۵: ۴ فرسخ میانه مغرب و شمال «احمد حسین» است.

کوهسره: در مملکت فارس ۶ محال را «کوهسره» گویند مانند کوهسره پشتکوه و کوهسره جروق و کوهسره شکان. این ۳ محال از توابع کازرون است و کوهسره صیمکان و کوهسره کوم گیلویه و این ۵ کوهسره در ذیل عنوان صیمکان و کازرون و کوه گیلویه نگاشته گردیده، ششم آنها کوهسره شکفت است:

بلوک کوهسره شکفت: از سردسیرات فارس، میانه مغرب و جنوب شیراز است. درازی آن از قریه «چنار سوخته» تا «کودیان» ۱۷ فرسخ، پهنای آن از «خانه خویش» تا «کوزرک» ۵ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به بلوک خواجه و بلوک سیاخ و نواحی حومه شیراز و از طرف شمال، باز به نواحی شیراز و بلوک اردکان و نواحی محسنی و از سمت مغرب به نواحی کازرون و بلوک جره و از جانب جنوب به بلوک فراشبند و باز به نواحی جره. تمام این بلوک در کوهستان برف نشین افتاده است. چشمه های شیرین و رودخانه های گوارا دارد، اگرچه بیشتر این بلوک در جانب جنوبی شیراز است و باید هوای آن به اسباب آسمانی گرمتر از شیراز باشد، لیکن به سبب بلندی نواحی آن از صحرای شیراز، هوای آن از شیراز به چندین مرتبه سردتر است و در نزدیکی قریه سرداب این بلوک، دره کوهی است و آبی که از چشمه آن دره جاری می شود در روزهای ماه اسد تا نیمه سنبله، یخ می بندد و شکار این بلوک بز و پازن و قوچ و میش کوهی و کبک و تیهوست و زمین کشت کار این بلوک کم است و در کنار رودخانه ها پرنج و گندمی می کارند و کوهستان کوهسره، جنگلها از درخت بلوط و بن و بادام کوهی دارد و هیزم و زغال شهر شیراز را از کوهسره می آورند و معیشت اهالی آن از مویز و دوشاب انگوری و انجیر خشک شود که در بساتین دیمی به عمل آورده، خروارها حمل اطراف کنند و حکومت این بلوک از قدیم در سلسله خوانین کوهسره بود مانند: رئیس قاسم خان و پسرش رئیس محمودشاه و پسرش رئیس ابوتراب و پسرش ابوالحسن خان و پسرش محمدباقرخان و سلسله دیگر مانند: احمدشاه خان و فضل الله خان و صدرالله خان و میرزا احمدخان و اسدالله خان ولد نصرالله خان از حکومت منسلخ گشته و اکنون از خط و ربط و انشاء، معیشتی دارد، چند سال است از آن خاندان بیرون رفته است و اکنون ضابط کوهسره شکفت ملا برلی کوهسره ای است.

۱. (گزلوری). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

۲. (کنار کوه). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

۳. (کازرد). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

۴. (لیلتین). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

۵. (مظفری شمالی و مظفری جنوبی). کتاب جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۴۸.

و قصبه این بلوک قریه «شکفت» است.^۱ ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مغرب شیراز است و جناب مستطاب اعلم فضلا و افضل علما مولانا شرف‌الدین علی شکفتی که عالمی ماهر بود در تذکره علما، نام او را به نیکوئی ثبت نمودند، از قریه شکفت برخاسته است و در خدمت علامه زمان، مولانا قوام‌الدین کربالی، تحصیل مراتب علمیه نمود و در مراتب فضیلت‌گستری از همگان فریدالدهر حضرت سیدالمدققین میرصدرالدین محمد دشتکی شیرازی و علامه دوانی سلاجلال‌الدین گردید و در حدود سال ۹۰۰ هجری و وفات یافت.

و این بلوک مشتمل است بر ۱۴ قریه آباد:

آب سرد: فرسخی بیشتر مشرقی «شکفت» است.

پراشکفت بگدانه: نیم فرسخ جنوبی «شکفت» است.

بندویه: ۶ فرسخ شمالی «شکفت» است.

بنستان: ۵ فرسخ مشرقی «شکفت» است.

بهاره: ۲ فرسخ و نیم شمالی «شکفت» است.

چارمکان: ۱۲ فرسخ شمالی «شکفت» است.

جمالی: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «شکفت» است.

چنارسوخته: ۳ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «شکفت» است.

چنار قاریاب: ۶ فرسخ شمالی «شکفت» است.

چنار بروک: ۳ فرسخ میانه شمال و مغرب «شکفت» است.

خانه خویش: ۶ فرسخ میانه شمال و مشرق «شکفت» است.

خبره: ۳ فرسخ کمتر جنوبی «شکفت» است.

خرگ: ۱۳ فرسخ شمالی «شکفت» است.

دادنجان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «شکفت» است.

دریاهک: به مسافت کمی جنوبی «شکفت» است.

دشت ارژن: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «شکفت» است. در بعضی از کتابها

نوشته اند حضرت سلمان فارسی رضی الله تعالی عنه، از اهل این قریه بود و در ذیل عنوان کازرون نگاشته گردید.

دشت ارژن: همان دشت ارژن است.

دودویه: ۳ فرسخ و نیم شمالی «شکفت» است.

ده سرخی: ۴ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «شکفت» است.

ده سرو: ۷ فرسخ بیشتر شمالی «شکفت» است.

ده لری: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال الی فرسخی بیشتر جنوب و مغرب «شکفت» است.

۱. کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۴۹.

۲. (خانه خبیص). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.

۳. (دشت ارژن). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.

۴. (ده سرم). کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۳.